

شماره ششم - سال بیست و یکم
۲۴ شهریور ماه ۱۳۴۷

یغا



زلزله منطقه خراسان



شماره شصت و سه - سال بیست و یکم
۲۴۰ شهریور ماه ۱۳۴۷



زلزله منطقه خراسان



بانییات خداوند متعال

ما

محمدرضا پهلوی آریامهر شاه ایران

محمدرضا پهلوی

زبان بت که پیشرفت در رشته ای گوناگون فرهنگ و هنر و دانش بر بنیاد بررسی و پژوهش استوار است و مردم شناسانی کامل فرهنگ باستانی و دستان ملی که حاصل کوششهای پیگیر و کم نظیر نیاکان و پادشاهان و کوششهای ملت روز بروز همکار تر و محوس تر میگردد، و از آن نظریه که نگاهداری زبان ملی آلوده و دشمن آن برای برآوردن نیازهای روزافزون محلی و ملی کشور را سوری است که باید با آن حمایت خاص به دل داشت. همچنین منظور گسترش فرهنگستان ایران که در زمان سلطنت پهلوی هفتم پایه ریزی شد و به بزرگوار تأسیس یافت، موافقت میفرمایم که بنیاد شاهنشاهی فرهنگستانهای ایران که اساسنامه آن به وسیله وزارت فرهنگ و هنر تقسیم یافت است اجرا گردد.

یغما

شماره مسلسل ۴۴۰

سال بیست و یکم

شهریور ماه ۱۳۴۷

شماره ششم

تأسیس فرهنگستان

بالاخره تذکارات پی در پی مجله یغما در تأسیس فرهنگستان مؤثر افتاد و تشکیل این مؤسسه مفید از حرف و سخن در گذشت و به مرحله عمل درآمد .

در اساس نامه فرهنگستان که در همین شماره درج است و بتصویب هم رسیده هر نظری باشد بی جا است چه مسلم است در تنظیم آن اساس نامه فرهنگستان های دیگر کشورهای راقیه مطالعه شده ، و باری ، در تدوین هر دستور و هر قانونی فکرها و اندیشه ها بکار می افتد و راهی راست انتخاب می شود . آنچه مورد عنایت و توجه باید باشد روش اجراست ، زیرا قانونی و دستوری هر چند جامع و روشن باشد وقتی در اجرای آن سهل انگاری و بی احتیاطی مجال مداخلت یابد نتیجه مطلوب نمی بخشد . در اساس نامه تنظیمی ؛ فرهنگستان های متعدد در نظر گرفته شده تا در هر شعبه ای از علوم و ادب و هنر ، اعضای که در آن زمینه اطلاع و بصیرت دارند انتخاب شوند و این روشی پسندیده و در خور تحسین است ، و تصور می رود در نخستین وهله فرهنگستان لغت و ادب دست بکار شود .

از نحوه تأسیس و کار فرهنگستان مرحوم یعنی فرهنگستانی که درسی و چند سال قبل تأسیس، و پس از چند سال محضر و منحل گشت، آزمایشهایی هست که پند آموز و عبرت انگیزست، چه خوب است که گردانندگان دستگاه آن سوابق را بجویند و علت شکست آن مؤسسه را دریابند و اشتباهات گذشته را تکرار نفرمایند. کار عمده فرهنگستان مرحوم، وضع و انتخاب لغت بود که این لغات غالباً باشتاب و بی مطالعه انتخاب می شد. مقرر بود که همه هفته تعدادی لغت تازه درج راید اعلام شود و همگان مجبور بودند آن لغات را که غالباً نارسا و نابجا بود در کتابها و رساله ها و روزنامه ها بکار برند.

بیاد دارم مرحوم محمدعلی فروغی در یکی از تألیفات خود کلمه «مطالعه» را آورده بود، و چون فرهنگستان کلمه «بررسی» را برگزیده بود، سانسور مطبوعات «مطالعه» را «بررسی» کرد و هرچه فروغی استدلال کرد که در این مورد بررسی مفهوم ندارد کسی گوش نداد. یکی از دبیران ریاضیات هم کتابی تألیف کرده بود و اصطلاحات فرهنگستان را در آن گنجانده بود که نه خودش می فهمید و نه شاگردانش و بناگزر در کلاس درس به مدد جزوه لغات فرهنگستان، تألیف خود را تدریس میکرد.

بیشتر اعضاء فرهنگستان هم صلاحیت علمی و ادبی نداشتند، در جوانی فضایی نیندوخته بودند و بعد هم مجال مطالعه نداشتند و بر فرض هم که مطالعه میکردند از ادب و لغت چیزی نمی فهمیدند. دانشمندانی چون محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی در جلسه ها حاضر نمی شدند، به امثال تقی زاده و فروغی و بهمنیار هم اعتنائی نبود، در صورتیکه از همه اعضاء کسانی که استعداد و فضایی داشتند و سره را از ناسره تشخیص می دادند و مقاومتی محضرانه میکردند همین چند تن بودند.

مقاله مرحوم عباس اقبال بعنوان «فرهنگستان ملعون»^۱ و رساله فروغی بنام «پیام من بفرهنگستان»^۲، و مقاله تقی زاده بعنوان جنبش ملی ادبی^۳ از نوع اعتراضات آنهاست که مطالعه این مقالات، و نیز رساله اصطلاحات فرهنگستان تألیف مرحوم حسین سمیعی،^۴ و همچنین مطالعه دوره های مجله فرهنگستان بر اعضاء فرهنگستان جدید لازم است.

۱- سال یازدهم یغما صفحه ۲۵۷
۲- این کتاب از طرف مجله یغما در همین ماه انتشار می یابد.
۳- سال بیستم یغما ۱۳۴۶
۴- سال دوم یغما ۱۳۲۸

اکنون روز از نوروزی از نو. نخستین شرط قوام و دوام فرهنگستان- که موجب پیشرفت و آبرو و تأثیر آن باشد- انتخاب اعضای دانشمند و کتاب خوانده و متبحر در ادب و فرهنگ فارسی و عربی، و آشنا بیکى یاد و زبان زنده دنیا است. سناتورى، وکالت مجلس، استادی دانشگاه، تألیف چندرمان بی سرو ته و مزخرف، جواز عضویت فرهنگستان نمى تواند باشد. خرد باید اینجا و فضل و درایت. هنوز در مملکت کسانی هستند که این مقامات را ندارند ولی اهل تحقیق و مطالعه اند باید آنان را جست و دعوت کرد و منت شان را نیز گردن نهاد.

پندم اگر بشنوی ای پادشاه در دو جهان خوشتر از این پند نیست
جز بخردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست
و این عملی است که جز خردمند نتواند کردن.

من عده ای را از این دانشمندان از پیر و جوان که می شناسم بوزارت فرهنگ و هنر معرفی میکنم خواه پذیرفته شوند و خواه نشوند؛ خواه بپذیرند خواه نپذیرند. در روش کار فرهنگستان هم تجربیات و عقایدی هست که پس از انتخاب اعضاء معروض خواهد داشت که اکنون سودمندی در گفتن نیست.

چیزیکه مایه امید است سرپرستی مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر در این مؤسسه ارجمند است که بی مجامله شخصیتی است با ادب و با علاقه و مستعد، و همین صفات انسانی اوست که من بنده را در ادای وظیفه جسارت می بخشد.

در پایان مقال بجاست یاد آوری کند که من بنده در فرهنگستان مرحوم مصدر خدماتی بودم و سردبیری مجله فرهنگستان را داشتم. در فهرستی هم که چندگاه پیش در روزنامه ها منتشر شد از اعضاء فرهنگستان شناخته شدم، ولی اکنون هیچگونه دعوی و خواهش و مجال عضویت این مؤسسه ارجمند را ندارم و لیاقت نیز.

حبیب یغمائی

بنیاد شاهنشاهی فرهنگستانهای ایران

- ۱ - بنیاد شاهنشاهی فرهنگستانهای ایران سازمانی است پژوهشی متشکل از:
 - الف - فرهنگستان زبان ایران.
 - ب - فرهنگستان ادب و هنر.
 - ج - فرهنگستان های دیگر که وزارت فرهنگ و هنر پس از فراهم آمدن امکانات به تأسیس آنها اقدام خواهد نمود.
 - د - شورای اداری و هماهنگی که از این پس در این بنیادنامه شورای بنیاد خوانده میشود.
 - ه - دبیرخانه.
- ۲ - هر يك از فرهنگستانها دارای شخصیت حقوقی است و رئیس آن نماینده فرهنگستان است.
- ۳ - رؤسای فرهنگستانها با فرمان همایونی به مدت چهار سال منصوب خواهند شد.
- ۴ - هر يك از فرهنگستانها يك نایب رئیس خواهد داشت که در غیاب رئیس وظایف او را انجام خواهد داد. نایب رئیس از طرف شورای فرهنگستان بارأی نسبی مخفی و یا ابلاغ وزیر فرهنگ و هنر منصوب خواهد شد.
- ۵ - مدت نیابت ریاست فرهنگستانها چهار سال خواهد بود.
- ۵ - هر يك از فرهنگستانها دو گونه عضو به نامهای پیوسته و وابسته خواهد داشت که شماره پیوستگان در سال اول حداکثر بیست تن خواهد بود و پس از آن ممکن است تاسی تن افزایش یابد.
- ۷ - پیوستگان از میان دانشمندان طراز اول کشور که ساکن پایتخت باشند برگزیده میشوند و انتصاب آنان در دوره نخست به پیشنهاد وزیر فرهنگ و هنر و فرمان همایونی خواهد بود و پس از تشکیل شورای فرهنگستان مربوط به انتخاب آن شورا بارأی مخفی دو سوم و به پیشنهاد وزیر فرهنگ و هنر و فرمان همایونی خواهد بود.
- ۸ - پیوستگان کسانی هستند که در تمام فعالیتهای فرهنگستان مربوط شرکت مینمایند و در جلسات شورای آن حق رای دارند.
- ۹ - عضویت پیوستگان همیشگی است مگر آنکه استعفا دهند یا بر طبق آئین نامه ای که بتصویب شورای بنیاد خواهد رسید از عضویت معاف گردند.
- ۱۰ - پیوستگان باید تبعه ایران باشند و سن آنان کمتر از سی و پنج سال نباشد.
- ۱۱ - وابستگان دانشمندان و هنرمندان ایرانی یا خارجی هستند که فرهنگستانها از دانش و آگاهی و کوششهای آنان به نحوی استفاده مینمایند.
- ۱۲ - برگزیدن وابستگان با شورای فرهنگستان مربوط بارأی نسبی مخفی و یا ابلاغ رئیس فرهنگستان خواهد بود.

- ۱۳ - هر يك از فرهنگستانها ميتواند براي پيشرفت هدف و انجام دادن وظائف خود از اعضاء فرهنگستانهاي ديگر استفاده نمايد ولي هيچيك از پيوستگان فرهنگستانها جز دريك فرهنگستان به عنوان پيوسته حق شركت وراي نخواهد داشت .
- ۱۴ - پيوستگان فرهنگستانها ميتوانند از عنوان عضو پيوسته و وابستگان از عنوان عضو وابسته فرهنگستان مربوط استفاده نمايند .
- ۱۵ - شوراي هر فرهنگستان از اعضاء پيوسته آن تشكيل خواهد شد و مقررات آن در آئين نامه اي كه بتصويب شوراي بنياد خواهد رسيد تعيين خواهد گرديد .
- ۱۶ - فرهنگستانها در حدود هدفها و وظائف خود در امور فرهنگي مربوط استقلال دارند .
- ۱۷ - هر يك از فرهنگستانها براي پيشرفت هدف و انجام دادن وظائف خود ميتواند كميسيونها و گروههاي مشورتي و پژوهشي تشكيل دهد .
- ۱۸ - هر يك از فرهنگستانها ديبرخانه اي خواهد داشت كه سردبير آن از طرف رئيس فرهنگستان مربوط منصوب خواهد شد .
- ۱۹ - وظائف ديبرخانه فرهنگستانها در آئين نامه خاصي كه بتصويب شوراي بنياد خواهد رسيد تعيين خواهد شد .
- ۲۰ - آئين نامه هاي داخلي هر يك از فرهنگستانها پس از تصويب شوراي فرهنگستان مربوط و شوراي بنياد قابل اجرا خواهد بود .
- ۲۱ - اعضاء فرهنگستانها ميتوانند از جامه و يژه اي كه نوع و علائم خاص و مواقع استفاده از آن در آئين نامه اي كه بتصويب شوراي بنياد ميرسد تعيين خواهد شد استفاده نمايند .
- ۲۲ - هر يك از فرهنگستانها ميتواند هدايا و اعانات و موقوفاتي را كه بآن اهدا ميشود با تصويب شوراي بنياد بپذيرد . درآمد اين هدايا جزو درآمد اختصاصي فرهنگستانها منظور خواهد شد .
- ۲۳ - تمام وجوهي كه از راه نشر كتاب و آثار ديگر عايد هر يك از فرهنگستانها ميشود جزو درآمد اختصاصي فرهنگستانها محسوب خواهد شد .
- ۲۴ - مصرف درآمدهاي اختصاصي فرهنگستانها با تصويب شوراي بنياد مجاز خواهد بود .
- ۲۵ - فرهنگستانها ميتوانند براي تشويق دانشمندان و نويسندگان و هنرمندان و شاعران جوائزي تعيين و اهدا نمايند و آثار آنان را معرفي كنند و يا انتشار دهند .
- ۲۶ - فرهنگستانها ميتوانند براي پيشرفت هدفهاي خود به پژوهندگان كمك هاي مالي نمايند .
- ۲۷ - فرهنگستانها ميتوانند به دانشمندان و هنرمندان رشته هاي مربوط كه خدمتي برجسته به فرهنگ و دانش و هنر و فن و صنعت انجام داده اند نشان خاص فرهنگستان را اعطا نمايند .

- ۲۵ - فرهنگستانها نشانه (آرم) ویژه‌ای خواهند داشت که بتصویب شورای بنیاد تعیین خواهد شد و همه اعضای پیوسته و وابسته میتوانند آنرا بکار ببرند .
- ۲۹ - فرهنگستانها با تصویب شورای بنیاد به اعضای پیوسته و وابسته خود در برابر خدماتهایی که انجام میدهند حق الزحمه یا پاداشی پرداخت خواهند نمود .
- ۳۰ - شورای بنیاد تشکیل میشود از وزیر فرهنگ و هنر و رؤسای فرهنگستانها و سردبیر شورا و مسئول امور مالی بنیاد .
- ۳۱ - وظایف شورای بنیاد ایجاد هماهنگی و تعیین خط مشی عمومی در امور اداری و مالی تصویب بودجه فرهنگستانها با رعایت هدف و وظایف و اختیارات آنهاست .
- ۳۲ - ریاست شورای بنیاد با وزیر فرهنگ و هنر و در غیاب او با قائم مقام اوست .
- ۳۳ - وظایف دبیرخانه در آئین نامه جداگانه‌ای که بتصویب شورای بنیاد خواهد رسید تعیین خواهد شد .
- ۳۴ - سردبیر شورا و اعضای دبیرخانه از طرف وزارت فرهنگ و هنر منصوب خواهند شد .
- ۳۵ - بودجه بنیاد یکجا در ذیل بودجه وزارت فرهنگ و هنر در بودجه کل کشور جداگانه منظور خواهد شد .

حسن انتخاب

آقای دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی که از ادبا و شعرای بنام کشور است و گاه بگاه بامجله یغما نیز همکاری داشته ، به ریاست دانشکده ادبیات دانشگاه ملی منصوب شده است .

این انتصاب بی تردید براعتبار دانشگاه ملی افزوده است و ما امید داریم که دکتر رعدی فرصت و امکان خواهد یافت که دانشکده ادبیات دانشگاه ملی را بصورت يك دانشگاه زنده و سودمند که متناسب با احتیاج زمان باشد درآورد .

دکتر رعدی سالها نماینده ایران در یونسکو بود و در مجامع بین المللی دارای حسن شهرت است ، چند سالی نیز سناتور بود .

شناخت ملل

- ۲ -

فصل دوم

الفاظ و تعریفات

علم یکمست دارای شعبه های مختلف دائم در افزایش . هر يك از شعبه ها الفاظ و اصطلاحات خاص دارد . در شعبی از قبیل علم شناخت ملل توجه دقیق بمعانی و مفاهیم صریح الفاظ و اصطلاحات لازمتر می نماید چرا که وضع بکار بردن بعضی از آنها بعلت سهل انگاری و کم دقتی بطریقیت که باعث خطا و اشتباه و مشتبه بودن معنی و مفهوم و گمراهی تواند بود . معهود اینست که هر دولت عضو «جامعه ملل» از میان رفته یا عضو «جامعه ملل متحد» نماینده ملت خود باشد . مفهوم این دو دستگاه نیز بر هیچ عالم فرزانه مطلق پوشیده نیست با اینهمه صحیح آنست که در این دو اسم بجای کلمه ملل لفظ دول گذاشته شود . در تحقیق راجع بشناخت ملل از کلمه بورژوازی bourgeoisie سخن بمیان می آید . این کلمه که در اکثر زبانها بتلفظ فرانسه بکار میرود در هر زمانی و در هر مقامی يك مفهوم ندارد . بورژوازی در لغت نامه های انگلیسی و امریکائی اسم آن طبقه اجتماعیست که میان کارگر و اشراف و دانشمندان قرار دارد . طبقه متوسط و اواسط الناس هم بفارسی بورژوازی ترجمه شده است . همین لفظ بورژوازی در اصطلاح کارل مارکس بمعنی طبقه سرمایه دار ضد پرولتاریا استعمال میشود . در زبان فرانسه بورژوازی یعنی طبقه ای از اجتماع که مرفه اند و آسایشی دارند و بکار هائی که باید با دست انجام داد هرگز نمی پردازند . طبقه ای در مقابل طبقه کارگران و دهقانان ، خود منقسم بسه دسته :

بورژوازی عالی Lahaute bourgeoisie صاحب وسائل تولید .

بورژوازی متوسط moyenne bourgeoisie شامل کسانی که در دستگاههای اقتصادی دارای مقامات مهمند و نیز شامل دارندگان مشاغل آزاد .

بورژوازی کوچک petite bourgeoisie شامل صاحبان مشاغل متوسط و پست در امور صنعت و تجارت و جمع کسانی که منافع خود را وابسته بمصالح دو طبقه دیگر بورژوازی می شمرند .

تا چندی پیش مهمترین زبان علمی ملل اسلامی زبان عربی بود . فضلی فرنگی بر اثر آشنائی با معارف اسلامی و ترجمه کتب و اقتباس از مؤلفات علمای اسلام اصطلاح «علوم

عربی، Sciencesar Arabes را نیز بکار برده‌اند. اکنون مسلمانان و دانشمندی بزرگ مثل ابن خلدون بشرح گفته و روشن کرده است که در جمع ملل اسلامی عرب را در شعب علم بقدر مسلمانان دیگر آشنائی و در کشف و تدوین معلومات تأثیری نبوده است.

استبلیشمنت Establishment کلمه‌ایست انگلیسی از اصل فرانسه در انگلیسی دارای معانی مختلف و چون حرف اولش را بزرگ بنویسند در معانی خاص بکار میرود که اکنون جمعی از روشنفکران انگلیسی بمخالفت با مفهوم مهمتر آن برخاسته‌اند. Establishment گذشته از معانی لغوی اصلی بمعنی «کلیسای انگلیسی» و «کلیسای پرسی-تیریانی اسکاتلند»^۱ هم بکار میرود و لیکن مفهوم مهمتر آن که بیشتر بزبان و بقلم می‌آید خاص مملکت انگلیس و بمعنی چیز است کلی مرکب از عناصر و عوامل مهم کلیسا و دولتمندان و اشراف که از طریق تأیید و نگاه داشت یکدیگر در امور مملکت دخالت و تأثیر میکنند.

مفاهیم کلماتی مثل شرق و غرب و لقب زشت غلط بد ساخت «توسعه نا یافته» و هر لفظی دارای مفهومی مبهم و نامصرح در گفته‌ای و نوشته‌ای که محتاج کمال دقت نباشد بعلت سهل-انگاری استعمال میشود اما در علم شناخت ملل باید مفهوم صریح هر لفظ معین و معنی حقیقی و مجازی روشن گردد تا ابهامی در میان نماند Labour Government را «دولت کارگری» ترجمه کرده‌اند. آیا مفهوم حقیقی این دو کلمه در ذهن فارسی زبان پیخبر از اوضاع حکومت و دولت انگلیس همانست که انگلیسی یا آمریکائی یا آلمانی از آنها میفهمند. مثالهایی از این قبیل نه چندانست که در این جا بتوان نوشت.

وسائل و لوازم شناخت ملل متنوعست و بسیار ولیکن برای فهمیدن و فهاندن مطالب و مسائل و معلومات آن چیزی مهمتر از لفظ - الفاظ دال بمعانی صحیح دقیق مفاهیم و مصادیق مختلف - نیست. پس لازم می‌آید که برای محکم بودن میانی این علم نوساخت بآنچه مربوطست بلفظ توجه خاص نمود و در انتخاب کلمات و وضع اصطلاحات و درست بکار بردن آنها دقت لازم بکار برد.

تعریفات

علم شناخت ملل هم تعریفی میخواهد جامع و مانع مثل تعریف هر يك از شعب علم. اما اول باید هر چه مختصرتر بشرح مفهوم و ذکر تعریف سه کلمه «علم» و «شناخت» و «دولت» پرداخت.

علم نیز از الفاظیست دارای معانی مختلف و معنی لغوی آن معرفت و دانش و آگاهیست. کلمه‌ای که علم ترجمه فارسی آنست در اصطلاح علمی زبانهای فرنگی بوجوه مختلف تعریف شده است و بعضی از آنها در اینجا درج میشود.

علم آگاهی یافتن از حوادث طبیعی و روابط میان آنهاست بر حسب نظم و ترتیب. علم معرفتی است حاصل از مشاهده و مطالعه و آزمایش مرتب منظم برای تشخیص طبع موضوع سخنی یا قواعد و اصول آن.

علم یعنی مجموع معلومات راجع بطبیعت و جامعه و انسان، خلاصه، همه معلومات راجع بآنچه موضوع شناخت و معرفتی باشد که آن را بتوان آزمود. باندك دقتی این دو نکته آشکارا میشود که:

۱ - میان تعریفهای مختلف «علم» تفاوت بسیار وجود دارد .
 ۲ - کلمه «علم» در بیان مفهومیهای بکلی مختلف با یکدیگر ، بمعنی معلومات و ادراک و علم اصطلاح علما بکار میرود :
 مشکلات دیگر هم هست . در شمردن انواع علم ، علوم تجربی و علوم عملی و علوم انسانی و علوم طبیعی ، از «علوم صحیح» نیز سخن بمیان می آید و موصوف کردن بعضی از شعب علم بصفت «صحیح» عجیب می نماید . مگر علم ناصحیح هم وجود دارد و آیا «ناصحیح» را میتوان علم خواند .
 هیچیک از معانی کلمه «علم» را نباید از آن گرفت و علم باز بمعنی معلومات و معانی دیگر بکار خواهد رفت اما در بحث علمی علی الخصوص در آنچه راجعست بعلم - نوساخت شناخت ملل باید سعی کرد که بقدر ممکن برای هر مفهوم لفظی خاص استعمال شود تا معنی صریح و روشن باشد .
 بیکن Bacon (۱۵۶۱ - ۱۶۲۶ میلادی) فیلسوف انگلیسی همه علوم را شاخه های یک درخت می شمرد و لیکن او گوشت کنت Anguste Comte (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷ میلادی) فیلسوف فرانسوی ، واضع علم جامعه شناسی ، علوم را مطابق مانند پله های چند بدسته های مختلف تقسیم کرده است .
 بیشتر اهل فضل پیرو عقیده اولند که اصل همه شعب علم یکی است و از ایشان متابعت باید کرد چرا که وحدت اصل همه شعب علم منطقی بنظر می آید . تنوع موضوع موجب تنوع شعب علمست و بس .
 باری در این رساله لفظ علم هر وقت مطلق بکار رود باین معنیست :

کوشیدن در شناخت طبع و خصائص موضوع .

این تعریف لازم می آورد که موضوعی اختیار شود و جمع مواد و آثار و مدارك لازم برای تحقیق در آن فراهم گردد و عدد اصول و قواعد و قوانین مربوط بموضوع موافق روش علمی در آن تحقیق شود و هر نوع آزمایشی متناسب باطبع و کم و کیف موضوع بکار رود و اطلاعات مدون و از اطلاعات دقیق معلومات صحیح استخراج و ثبت گردد . و شك نیست که بر حسب اختلاف و تفاوت موضوع در نوع مواد و مدارك و روش تحقیق و اصول و قواعد و آزمایش و کیفیت تدوین اطلاعات و درجه معلومات تفاوت روی میکند .
 در این رساله لفظ «شناخت» بمعنی اخص آن بکار میرود . شناختن ممکن نیست جز از طریق پی بردن بجزئیات و کلیات همه اجزاء و ارکان و عوامل و موجبات و مظاهر و کیفیت تاثیر آنها در یکدیگر و این همه برای دریافت کامل صورت کلی حقیقی شامل طبع و ذات و حالات و صفات و خصایص موضوع .



در کار شناخت ملل توجه بمفهوم و تعریف «ملت» بسیار لازم می نماید چرا که امروز در این عالم لفظ ملت هم شامل ملت یمن است ، افرادی هم نژاد و همدین و هم مذهب و هم زبان هم شامل ملت هندوستان ، ملتی دارای چند نژاد و چند دین و چند زبان .
 لفظ «ملت» کلماتی از قبیل اصل و نژاد و قوم را بیاد می آورد . برای بحث در باب مفاهیم

این کلمات کذاب عامی باید تا معلوم گردد که عقاید راجع باصل بشر و نژادهای مختلف و تقسیم قدیم و جدید نژادی چیست . با اینهمه در شناخت ملل بتأثیر خصائص نژادی در حالات و صفات و مختصات ملی باید توجه خاص نمود .

طرق تقسیم بشر به نژادهای مختلف و فروع هر نژاد و علائم و آثار هر يك : تناسب اندام ، علائم و آثار صورت ، اندازه قامت ، وضع چشم ، و کله و مو ، نسبت پوشیدگی بدن از مو ، رنگ پوست و چشم ، موضوع رسائل و کتب بسیارست و در شناخت هر ملت اصول عقاید علمای بزرگ را نادیده نمیتوان گرفت . ملت يك نژاده بکلی خالص از نژادهای دیگر وجود ندارد . بحقیقت یکی از خصائص «ملت» رنگ ملی دادنست بنژاد های گوناگون جزء ملت . موضوع نژاد موضوعی وسیعست و مهم و از قدیمترین ایام ، بحکم آنچه در تصویرهای مصری و کتب قدیم یونانی و تورات یافت میشود ، بآن توجه داشته اند و از چندی پیش موجب بحث وجدل و نزاع و جنگ نیز شده است . در شناخت ملل آن قدر که برای پی بردن بخصائص ملی لازم و کافی باشد بموضوع نژاد باید پرداخت و بس .

«قوم» نیز معانی مختلف دارد و به مهم ترین آنها باید توجه داشت . مفهوم لفظ قوم غالباً اعمست از مفهوم لفظ «ملت» . قوم آریائی ، قوم عرب ، قوم ترك ، قوم آنكلوساكسون ، هر يك شامل بیش از يك ملتست .

قوم گاهی بمعنی «نژاد» و «ملت» هم بکار میرود . از تعریفات قوم یکی اینست : «مجموع افراد پراکنده در ممالك مختلف ، پیوسته با یکدیگر بعلائق نژادی و دینی و فرهنگی یا هر نوع پیوند و رابطه ای دیگر»

باری ، قوم یهود هست متفرق در سراسر جهان همه اعضای يك قوم و هر جمعی از این قوم در میان هر ملتی جزئی از آن ملت . ملت هندوستان را نیز باید پیاد آورد و در آن قوم پارسی و قوم یهود و اقوام مختلف دیگر همه اجزای يك ملتند . در این جا مقصود از لفظ قوم مفهوم نیست مشمول تعریف مذکور .



کلمه «ملت» در فارسی معانی مختلف داشته که همه برجاست و بر آنها معانی جدید افزوده شده و اصطلاحاتی جدید از قبیل «ملی کردن» و «ملی شدن» پدید آمده است . وجود دو کلمه «ملل متنوعه» در قوانین ما خود دلیلت بر این که «ملت» غیر از معنی عادی معنی دیگری هم دارد . از «ملل متنوعه» مراد گروههای مختلف ملت ایرانند که مسلمان نیستند و پیرو ادیان دیگرند : زردشتی ، یهودی ، عیسوی . ملت در اصطلاح ملل متنوعه بمعنی دین آمده و گرنه تصور پذیر نیست که در جمع ملت ایران ملتهای دیگر وجود داشته باشد .

در زبان فارسی مفهوم فعلی ملت - ترجمه ناسیون - جدیدست و بتدریج بر مفهوم قدیم غالب آمده است و اکنون جز در اصطلاح مذکور و ملل و نحل معنی دین از آن مستفاد نیست ملی کردن و ملی شدن بمعنی دولتی کردن و دولتی شدن از اصطلاحات نو ساخت فارسی و ترجمه از زبانهای فرنگیست .

نا تمام

چو آید از در گرمابه...

مگر سپیده صبح است در گریبایش
که هاله بیخته ، بر شانه های عریانش
کشد به دامن باغش ، بخنده دست بدست
دلی ، که چون دل من ، دیده داغ هجرانش
به عاج سینه ، چه خوش جلوه میکند به نگاه
خجسته لرزش جانبخش گوی پستانش
خوش آنکه همچون نسیم ، از فراز دلکش کوه
وزم به دشت و در اتم به زیر دامانش
بدین فروغ ، که میباردش ز گردن و دوش
دلی نه ، تا که شکیب آورد به میدانش
مگر ستاره رخشان با مداد امید
بخنده جلوه کند با فروغ دندانش
خوشا طراوت آن باغ گل ، که خوشه نور
به فرش سایه فرو بارد از خیابانش
نثار نافه کند بر سرش ، شکوفه سبب
چو زیر چتر بهار ، آورم به بستانش
چو آید از در گرمابه ، آن شکفته گل است
که غرق بوسه کند ، دانه های بارانش
تراش نغز بلور است ، جام پیکر دوست
که همچو باده ، توان دید جان رخشانش
وصال یار ، به تدبیر زیرکانه مجوی
بگیر دستش و ، آسوده شو ز دستانش !
بتی که جان فریدون ، به نیم بوسه گداخت
کبود گشت ، ز الماس بوسه ، مرجانش
فریدون توللی - دهویه

خرد نامه

انتشارات از انجمن آثار ملی که به پیشوای نویسندگان عصر سید محمد علی جمالزاده اهدا می شود مورد مطالعه دقیق جمالزاده واقع می شود .
اظهار نظر و عقیده در شناساندن کتاب بسیار مؤثر است و محرک است که اهل فضل و ادب فوائد کتاب را دریابند و آن را بدست آرند و مطالعه کنند و اثری بیش دارد وقتی منتقد ، داوری عادل و آگاه و بصیر و صاحب نظر باشد .
از انجمن آثار ملی امتنان بسیار است که این گونه مکاتیب را در اختیار مجله یغما می گذارد . **مجله یغما**

مقام محترم ریاست هیأت مدیره انتشارات انجمن آثار ملی
حضرت آقای تیمسار سپهبد آقا ولی مدظله - طهران
با تقدیم سلام و دعای خالصانه وصول مرقومه شریف را با یک جلد از کتاب «خرد نامه» از سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (شماره مسلسل ۵۷) بعرض میرساند . انتشارات سودمند انجمن آثار ملی باران رحمت همت و معرفت است که بصورت بسیار ممتازی بر تشنگان دور و نزدیک میبارد و خبر از توسعه روز افزون تحقیق و تکاپوهای معنوی کشور ما ایران میآورد از خداوند توفیق کامل این مؤسسه نافع و آبرومند را از یزدان پاک خواهانم .
«خرد نامه» چنانکه در مقدمه کوتاه و مفید آن میخوانیم «کتاب بظاهر کوچک و بمعنی بزرگی ، است که با احتمال قوی در اوایل قرن ششم هجری یعنی در حدود هشتصد سال پیش ازین برشته تحریر درآمده است و ازین لحاظ نمونه گرانبهایی است از طرز نگارش شرفارسی در آن زمان ، دانشمند محترم آقای ادیب برومند شاعر نامدار و همشهری اصفهانی این ذره کم مقدار که زحمت تهیه این کتاب را بعهدہ شناخته و الحق در نهایت خوبی از عهده این کار برآمده اند در معرفی آن چنین نوشته اند :

«از نظر خط و تذهیب و مینیاتور یکی از نمونه های ارزنده هنر کتابسازی در قرن نهم هجری است» که در مکتب شیراز فراهم آمده و از کتب تزیینی خوب آن زمان بشمار میرود .
این کتاب که فقط در ۱۰۴ صفحه بچاپ رسیده است بقلم مؤلفی است موسوم به ابوالفضل علی مستوفی و بعقیده آقای ادیب برومند «بطوری که از سبک آن برمیآید احتمالاً در اوایل قرن سوم برشته تحریر درآمده است ... و متن آن بسیار فصیح و موجز و روان و از نمونه های نثر خوب در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است ولی متأسفانه از احوال نویسنده آن (که با احتمال باید خراسانی باشد) اطلاعی در دست نیست و تاکنون هویت او بر ما معلوم نگشته است» .

۱- خود کتاب چنانکه در فوق اشاره رفت احتمالاً در قرن ششم نگارش یافته است ولی نسخه ای که در دست آقای ادیب برومند بوده است از قرن نهم است .

راقم این سطور احتمال میدهد که با مراجعه بفهرستهای مشهور کتابهای شرقی کتابخانه‌های بزرگ فرنگستان ۲ و هند ممکن است (یقین نیست) باز اطلاعاتی درباره مؤلف بدست آورد. در هر صورت مندرجات این کتاب منحصر عبارت است از ۱۰۱ (صدویک) سخن از سخنان بزرگان ایران و عرب و یونان در باره مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی و آداب زندگی که هر سخنی متکی است یکی از کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و دوسه بیتی از «شاهنامه فردوسی» و لو بطور عموم از لحاظ تازگی و ابتکار هم برای ما ایرانیان مجهول نباشد اما از حیث زبان و بیان حایز اهمیت بسیار است و جا دارد کسانی که بزبان و ادبیات فارسی و طرز فکر زمانهای گذشته علاقمندند آنها را یکی یکی با دقت کافی بخوانند و در لفظ و معنای آن تأمل فرمایند.

اکنون با اجازه ضمنی دانشمند محترم آقای ادیب برومند که خواسته اند اگر خوانندگان نظری دارند بعرض ایشان برسانند تا در چاپهای بعدی (که امیدواریم زیاد باشد) مورد توجه قرار بدهند چند نکته را در اینجا تذکر میدهد:

اولاً در مورد نقطه گذاری و سجاوندی و رسم الخط گمان میرود بتوان در چاپهای بعد اصلاحاتی بعمل آورد. اساساً شاید در متون فارسی چنانکه قرنهای مرسوم بوده است استعمال نقطه و ویرگول و دو نقطه و علامات دیگر لزومی نداشته باشد. نقطه گذاری زیاد که با شرایط دستوری آن هم زیاد مطابقت ندارد عبارت راست و حسینی خودمانی را چه بسا منشوش و منشوش مینماید و مخصوصاً شعر فارسی را بصورت جدیدی در میآورد که اسم آنها تنها فرنگی قالبی بی سبب و علت باید نهاد و گروهی از جوانان ما از فرنگستان برای ما هدیه آورده اند و بدبختانه هموطنان ما هم بدون آنکه از قواعد آن بقدر کافی آگاه باشند چون آنها دال بر تجدد طلبی و روشنفکری و مرد امروز بودن پنداشته اند در استعمال آن گاهی راه افراط می پیمایند و قطعات عبارت را بدون آنکه لزومی داشته باشد با ویرگول و نقطه و ویرگولهای زیادی از هم منقطع و جا دارد بگوئیم مثله میسازند. مثلاً در صرف و نحوهای زبانهای فرنگی بما یاد داده اند که گاهی در موقعی که میخواهید نقل قولی را بنمائید بجای آنکه بگوئید زید گفت که من فردا عازم اصفهان هستم عبارت را بدین صورت بنویسید: «من فردا عازم اصفهان هستم» ولی در بسیاری از نگارشات امروزی هموطنانمان (و از آن جمله در موارد متعدد در همین «خردنامه») می بینیم که نویسنده هم دو نقطه را گذاشته و هم کلمه «که» را که در واقع باید حذف بشود و دو نقطه جای آنرا بگیرد آورده است یعنی عبارت فوق را بدین صورت در آورده است: «زید گفت: که من فردا عازم اصفهان هستم» و بدیهی است که این غلط صریحی است و هموطنان ما باید از آن احتراز جویند. خلاصه آنکه بدبختانه جوانان درس خوانده ای که باید مربی و راهنمای قوم باشند ندانسته گاهی مردم را بضالت می اندازند.

آقای ادیب برومند دانشمندان بنامی را که سخنان و عظامیزشان در «خردنامه» آمده و گوشت و استخوان کتاب را تشکیل میدهد عموماً در حاشیه معرفی فرموده اند (باستثنای لقمان که گویا معرفی آن کار آسانی هم نباشد) و این خود نیز بر ارزش کتاب مبلغی افزوده است.

ولی باید دید آیا واقعاً این اشخاص یعنی مثلاً اسکندر و بزرگمهر و افلاطون و پرویز پادشاه ساسانی و ارسطاطالیس و بقراط و غیرهم این سخنان را گفته و نوشته‌اند و یا بعدها نویسندگان و اشخاص دیگری برای اینکه بر وزن و اعتبار این گفته‌ها بیفزایند نسبت آنها را بآن بزرگان داده‌اند.

ما در باره لقمان که یکی از سوره‌های کلام‌الله مجید هم بنام اوست بموجب «لغت‌نامه» دهخدا (شماره مسلسل ۲۱، صفحه ۲۵۴، ستون ۲) همینقدر میدانیم که «لقمان نام مرد حکیم است که بنا بر روایات اسلامی اصلش حبشی بوده و در روزگار داود میزیسته است و در قرآن کریم ذکر وی آمده است» و همین و بس در اینصورت باید دید سخنانی که باو نسبت داده میشود از کجا آمده است و گوینده واقعی آن سخنان کیست و چه کسانی آنها را به لقمان نسبت داده‌اند و آیا این لقمان با لقمان پسر با عورویا لقمان پسر عاد نسبتی دارد یا ندارد و بکلی کس دیگری است.

انشای «خردنامه» متضمن نکات و معانی مخصوصی است که آقای ادیب برومند پاره‌ای از آنها اشاره فرموده‌اند ولی باز قسمتهائی باقی میماند که شایسته دقت و توجه است و البته خود ایشان که سخندان و سخنور نامداری هستند بهتر از هر کس میتوانند آنها را مورد توجه قرار داده و در چاپهای آینده کتاب بمنظور مزید فایده برای خوانندگان آنها را موضوع مقوله جداگانه‌ای قرار دهند. در اینجا محض نمونه باختصار بذکر پاره‌ای از آنها قناعت میرود:

کلمه	صفحه	سطر	معنی مصطلح امروزی
روا بود	۱۰	۶	ممکن است
عشوه	۴	۶	غرور
چنان باید	۴	۷	مقتضی است
زمان دادن	۴	۸	فرصت دادن
خالی ماندن			
(یا خالی گذاردن)	۴	۸	از میان برداشتن
روزگار یافتن	۴	۹	کامیاب شدن
قهر کردن	۴	۱۰	رفع و دفع کردن
از عدل نگریستن	۲	۶	رعایت عدل کردن

۱- همین امروز در مجله «خواندنیها» که از طهران رسیده است شعری از همین ادیب برومند دیدم که مرا سخت منقلب ساخت. «قلم‌کشان روزی نامه‌دار» عنوان دارد و ابیات زیر از آنجا نقل میگردد:

آه از آن قوم که در کسوت اهل قلمند	لیک با زمره ارباب غرض همقدمند
بهر تکریم افاضل همه سختند و بخیل	بهر ترویج اراذل همه اهل کرمند
هر کجا سود بود در طلب سیم و زرند	هر کجا سور بود در هوس دود و دمند

قطعه شیوای بلندی است در هیجده بیت و ما بهمین سه بیت اکتفا می‌ورزیم.

طاعت‌داری	۶	۴	رأفت و عطوفت
خلق فروزن	۷	۲	خوش رفتاری کردن
مدرس گردیدن	۹	۳	از میان رفتن
تباه گردیدن زمانه	۱۳	۴	پریشان و مغشوش و آشوب شدن
ثقت	۱۵	۴	اطمینان و اعتماد
سخن یادگیر	۱۶	۳	پند شنو
بی‌اندیشگی	۲۱	۲	بی‌فکری و خامی
لختی رزیدن	۲۳	۴	قدری بدست آوردن
ناآمده	۲۶	۲	آنچه هنوز نیامده
دل بغم داشتن	۲۶	۲	غمگین بودن ، غصه خوردن
برقانون درست	۲۶	۴	چنانکه شاید و باید
دیو مردم	۳۱	۲	آدم بد و بدکار
بد کرده کار	«	«	بدعمل و بدکردار

نکته دیگر آنکه مؤلف رساله بعضی از این ۱۰۱ دستور و اندرزها را به کسی از بزرگان و حکما نسبت نداده است (مثلاً در صفحات ۱۶ و ۱۷ که به و گفته اند « قناعت نموده است و گاهی چنان بنظر میرسد که همانا از ابیات « شاهنامه » فردوسی ملهم بوده است چونکه عین کلماتی را استعمال نموده است که در ابیات فردوسی که بدان استناد نموده آمده است. مثلاً در صفحه ۱۶ که « در دیری » عنوان دارد یکی از ابیات فردوسی از این قرار است :

چو با آلت و رای باشد دیر همان برد بار و سخن یادگیر

و در عبارت مؤلف هم میخوانیم : « دبیر خردمند و بردبار و سخن یادگیر بود. » و باز در صفحه ۲۶ در مقابل این بیت از « شاهنامه » :

« ز ناآمده کار دل را بغم سزد گر نداری ، نباشی دژم »

مؤلف چنین آورده است (و این کلام را به بوذرجمهر نسبت داده است و اگر واقعاً از بوذرجمهر باشد باید قبول نمود که در « شاهنامه » هم از همان زمانهای قدیم آمده است) : « هر که از کارهای ناآمده دل بغم دارد .. الخ .

و باز در صفحه ۲۳ که این ابیات را از « شاهنامه » میخوانیم :

مروت نباشد کرا چیز نیست همان چاره نزدیک او نیز نیست

اگر نیستت چیز لختی بورز که بی چیز را کس ندارد بارز

این عبارت در متن کتاب (بدون اینکه معلوم باشد این سخن از کیست) آمده است : « باید که مردم لختی بورزند و نگاه دارند که مروت بدان توان کرد الخ . »

و همچنین در موارد دیگری از کتاب و از آنجمله مثلاً در صفحات ۲۶ و ۳۱ و صفحات دیگر . و از اینرو میتوان معتقد شد که مؤلف همان ابیات فردوسی را اساس قرار داده و بدون آنکه تصریح نموده باشد همان معنی را بصورت عبارت دیگری (ولی بوسیله همان کلمات) در نشر آورده است .

مطلب دیگر آنکه آقای ادیب برومند کلمات قصار حضرت امیر را بعربی نقل فرموده اند و چون خود ایشان در زبان عربی متبحرند خیال نکرده اند که بسیاری از خوانندگان کتاب

(مانند من روسیاه) ممکن است عربی را آنقدرها ندانیم که از عهده فهمیدن این کلمات برآئیم و لهذا شاید مقتضی باشد که در چاپهای بعدی این گفتارهای عربی را بفارسی هم برگردانند ،

پاره‌ای از عبارات خود کتاب هم (اما بندرت) قدری پیچیده است و هر کس باسانی بمعنی آن دست نمی‌یابد و مثلاً در صفحه ۸۳ میخوانیم : « عمرو وعاص گفته است : هرگز از همنشینی که مرا خویشتن از و فراهم نبایست گرفت ... » و چون معنی روشن نیست البته مقتضی است که در حاشیه معنی آن بفارسی معمولی امروزی بیاید .

حقا که در میان یکصد و یک دستور پاره‌ای از تعلیمات بر میخوریم که ارزش مخصوصی دارد و همچنانکه کودکان ما زبان فارسی را با « گلستان » و احیاناً با « بوستان » یاد میگیرند جا دارد که این نوع نصایح را نیز بیاموزند و در ذهن و خاطر خود بسپارند و از آن جمله است مثلاً آنچه در صفحه ۱۷ کتاب درباره « راستی » آمده و عین عبارت ازین قرار است :

« ای پسر جهد کن تا همیشه طالب راستی باشی و از کژیها که بدان گرد زشت نامی بر تو نشیند دور باشی که زلتها بیکدگر پیوسته و هر گاه که در یک نوع ناکردنی مداخلت کردی اخوات آن زود بدان پیوسته گردد و آتش ناشایست بالا گیرد و اگر در [آن] حال خواهی که خویشتن را از آن باز داری دشوار باشد و بسیار رنج رسد تا آبی بر آن آتش توان ریخت ، باید تصدیق نمود که بسیاری از تعلیمات اخلاقی کتاب امروز دیگر برای ما تازگی ندارد و حتی شاید بتوان گفت که پاره‌ای از آنها مناسب با زمان حاضر هم نیست و از آن جمله است مثلاً این کلام که مؤلف از زبان بقراط نقل کرده است (صفحه ۷) :

« هر آنکه خویشتن را از بهر سود دیگران در زیان افکند احمقی بزرگ بود . »
و ابیات زیر را هم از فردوسی در همین معنی آورده است که باید دید در « شاهنامه » در چه مقام و مورد بخصوصی آمده است :

« ز بهر کسان رنج بر تن نهی ز بیدانشی باشد و ابلهی »
و از قضا کلمه قصار حضرت امیر که مؤلف برای تأیید و تأکید منظور خود آورده است ظاهراً چنین معنایی را نمیرساند : « اعرف قدرک ، تحرز امرک »

و همچنین است دستوری که در کتاب درباره « در راز نا گفتن با زنان » میخوانیم (از زبان بو حیان توحیدی) که گرچه با گفته و نظر بسیاری از بزرگان خودمان هم مطابقت دارد اما امروز دیگر گویا موضوعی نداشته باشد .

در پایان باز یک مرتبه دیگر بانجمن آثار ملی که چنین رساله نفیسی را در موقع نگارش در آمگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی با سعی و کوشش دانشمند و شاعر عالی مقامی چون آقای ادیب برومند انتشار داده است تبریک میگوئیم و از یزدان پاک توفیقاًتش را درخواست مینمائیم .
ژنو ، ۷ تیر ۱۳۴۷ سید محمد علی جمالزاده

شیرین بیانی (اسلامی)

استادیار دانشگاه تهران

کورش در روایات شرق

(متون فارسی عربی و تورات)

-۱-

ایران در طی زندگی دراز خود، نشیب و فرازهای بسیار داشته است، و از جمله صدماتی که دیده، از دست دادن مدارك معتبر و مهمی از آثار معنوی و فرهنگی خود بوده است، که در طی تهاجمات متعدد بینمارفته، یا معدوم شده، و آنچه که در دست مانده، بسیار ناچیز و نارسا است.

منابعی که امروزه در دست می باشد، و تقریباً همه شناخته شده، و اغلب آنها تصحیح و تدوین گردیده اند، میتوانند اطلاعات بسیار سودمندی از گذشته های بسیار دور در اختیار ما بگذارند، ولی بدلیلی که گفته شد، در اغلب موارد با خلاء و تاریکی این منابع مواجه میشویم، که بكمك وسائل دیگر، و منابع خارجی نقائص خود را بر طرف میسازیم. متأسفانه بیشتر این متون، مطالب خود را از منابع قدیمتر گرفته اند، و بخصوص در مواردی که جنبه افسانه ای و اساطیری اش بیشتر از جنبه حقیقی آن باشد، همه يك صدا و هم آواز میشوند. در مورد موضوع مورد بحث، یعنی زندگی کورش، بهمین مشکل در منابع تاریخی شرقی خود بر میخوریم.

البته نام کورش در اکثر قریب باتفاق متون فارسی و عربی زبان آمده است، که همانگونه که متذکر شدم، هر يك آنها از متون قدیمتر خود گرفته اند. بطوریکه مطلب تازه ای در این باره، در هیچ يك از کتب وجود ندارد، و گاهی جملات عیناً از کتابی قدیمتر بکتابی جدید منتقل شده است.

اصولاً مسئله کورش از دیدگاه مذهبی مطرح میگردد. بدین معنی که همه مؤلفین يك صدا اوراناجی قوم یهود میدادند، و نوعی رسالت معنوی برایش قائل اند، که مسلماً منبع آن روایات مذهبی تورات می باشد. حتی در قرآن نیز بدین موضوع اشاره میشود.^۱ قسمتهای مهمی از تورات بتفصیل باین مسئله، که برای قوم یهود جنبه حیاتی داشته، اختصاص داده شده است.

چون روایات متون درباره کورش، همه رنگ مذهبی و اساطیری دارد، بسیار مشکل میتوان يك حقیقت تاریخی محض و مسلم را از آن میان بیرون کشید، چنانکه تقریباً در تمام

* - به مناسبت جشن دوهزاروپانصدمین سال تشکیل شاهنشاهی ایران که در پیش است

مطالعه این سلسله مقالات محققانه و دقیق را که یکی از بانوان ارجمند ایران نوشته است، توصیه می کند. مجله یغما ۱ - سورة بنی اسرائیل، آیه ۶.

کتب، از قبیل تاریخ طبری و بنقل از ابولعمی، بیرونی، حمزه اصفهانی، مسعودی و غیره، شاهان بابلی، اسرائیلی، آشوری و هخامنشی و مادی، باختلاط و ابهام یاد شده‌اند.

هنگامیکه مورخین قدیم بفکر تدوین تاریخ ایران افتادند، جز داستانهای حماسی پهلوانی و اساطیری که در عصر ساسانیان، گردآوری شده بود، اثری در دست نداشتند، و ما نمیدانیم قهرمانان گذشته ایران مانند: جمشید، ضحاک، سام، اسفندیار و رستم و غیره، تا چه حد شخصیت‌های تاریخی بوده‌اند، و تا چه حد اساطیری و افسانه‌ای، و مشکل میتوان دریافت که اصل آنها از کجا بوده است. حمزه اصفهانی که کتاب وی قدیمیترین تاریخ عربی زبان در این خصوص میباشد، فقط بنقل تاریخ ساسانی اکتفا کرده است، و قسمتهای قبلی تاریخ را از یاد برده، و گفته که از این راه نمیتوان بچگونگی دوران سلاطین قدیم دست یافت، زیرا کتابها پس از هجوم اسکندر از میان رفته است. یعقوبی که این داستانها را نقل کرده، تصریح میکند که ارزش تاریخی آنها کم است، و بیرونی در آثار الباقیه بکلی آنها را رد کرده و میگوید عقل نمیتواند آنها را قبول کند. ابن مسکویه در تجارب الامم بطور سرسری از آنها گذشته و عقیده دارد که خیال‌بافی است و تاریخ خود را از زمان ساسانیان شروع میکند.^۲

معدلك با مراجعه بمنابع غربی مانند متون یونانی که مهمترین منابع ما درباره تاریخ کورش و تاریخ قدیم ایران بطور کلی میباشد، سنگ نوشته‌ها، نقوش برجسته، و آثاری که از شاهان هخامنشی باقی است، و نقش خود کورش در بازار گاد، والواح استوانه‌ای وی که در بابل کشف شده، در منابع قدیم شرقی به بعضی نکات جالب تاریخی مانند فتح بابل، آزادی قوم یهود و فرستادن آنان بسرزمین مقدس و مساکن خود، و به بعضی اقدامات کم و بیش مهم دیگر شاه هخامنشی پی میبریم.

کورش در منابع مختلف بنامهای: کورش، کیورش، کورس، کیرش، کیارش، و گاهی همراه با القابی چون سپهبد کورش و عناوینی چون کورش غیلمی آمده است که شاید همان عیلام باشد چون در یکی از روایات ابن خلدون، که در باب انتساب کورش آمده میگوید: «... من ملوک غیلم، که شاید منظور عیلام بوده باشد...»^۳.

درباره نسب وی اختلاف فراوان است. در بعضی متون مانند کتاب العبر... ابن خلدون^۴ کیلوس (منظور همان کیکاووس است) و در جای دیگر اخشوارش [خشایارشا] آمده، در تاریخ بلعمی^۵ نیز پدر کورش اخشوریش ذکر شده، ولی در جای دیگر طبری چنین میگوید^۶: «قد زعم بعضهم [ای بعض المورخین] آن کیارش هو بشتاسب وانكر ذلك من قبله بعضهم وقال کیارش انما هو عم لجد بشتاسب و قال هو کیارش اخو کیکاوس بن کیبیه بن کیتباد الاکبر و بشتاسب الملك هو ابن کیلهراسب بن کیوجی (شاید منظور کبوجیه باشد؟) بن کیمنوس بن کیکاوس بن کیبیه بن کیتباد الاکبر». یعنی بعضی از مورخین کورش را همان و بشتاسب دانسته‌اند، ولی

۱- سنی ملوک الارض والانبیاء. ۲- کریستنسن، کیانیان، ص ۲۳.

(۳) باستانی پاریزی. ترجمه ذوالقرنین یا کورش. مقدمه. (۴) ج ۲، ص ۱۰۸.

(۵) ترجمه تاریخ طبری، ص ۶۷۳. (۶) ج ۱، ص ۴۰۷.

بعضی دیگر منکر این موضوع شده‌اند، و گویند که کورش عموی جدویشناسب و برادر کیکاووس بن کبیبة بن کیقباد بزرگ، و ویشناسب خودمان پسرکی لهراسب بن کیوجی بن کیمنوس بن کیکاووس بن کبیبة بن کیقباد است.

ابن بلخی سلسله‌نسب وی را چنین برمی‌شمارد: «کی‌رش بن اخشوارش بن کیرش بن جاماسب بن لهراسب» (۱). در اینجا جد کورش را نیز کورش ذکر کرده‌اند، که با حقیقت تاریخی وفق می‌دهد.

در باره مادر وی اقوال تقریباً یکی است، و همه منابع وی را زنی از بنی اسرائیل دانسته‌اند. ابن بلخی در این باره می‌گوید (۲): «ومادر این کی‌رش دختر یکی بود از انبیاء بنی اسرائیل مادر او را «اشین» گفتندی و برادر مادرش (را که اغلب دانیال دانسته‌اند) او را توریت آموخته بود...». و مسعودی گوید (۳): «گویند مادر کورش از بنی اسرائیل بود و دانیال اصغر دایی وی بود». در لب التواریخ آمده است که: «کیرش از اسباط جاماسب بن لهراسب، که مادرش یکی از انبای بنی اسرائیل بود...» (۴).

در مبحث رسالت کورش، در مورد آزادی قوم یهود، خواهیم دید که کورش را وابسته بقوم یهود میدانند. در تاریخ بلعمی آمده که «بهمن اخشویرش را مأمور کرد که بعراق رود و آن ناحیه را بگیرد. او چند سال در آنجا ماند، و با بنی اسرائیل بنیکی رفتار کرد، و زنی گرفت بنام «استیر» (ابن بلخی این اسم را «اشین» نوشته از این زن پسر بنام کیورش بدنیآ آمد». در مجمل التواریخ والقصص چنین آمده: «و این کی‌رش پسر اخشنو بود و مادرش استر نام بود از بنی اسرائیل» (۵). در حبیب السیر راجع بمادر کورش چنین می‌خوانیم: «در متون الاخبار مسطور است که یکی از ملوک همدان کورش نام، از والد خود که از جمله صبیای بنی اسرائیل بود، بعد از وقایع مذکور (منظور اسارت قوم یهود) کیفیت عظم‌شان و رفعت مکان بیت المقدس و مسجد اقصی را شنید و...» (۶). روضة الصفا نیز کورش را یکی از اولاد لهراسب و مادرش را یکی از فرزندان بنی اسرائیل میدانند (۷).

از آنچه تا بحال ذکر گردید چنین مستفاد می‌شود که متون تاریخی ما پدر کورش را کیکاووس یا اخشویرش و اخشنو، و مادرش را زنی یهودی و خود وی را با سلسله‌نسبی که آورده شد، از کیانیان میدانند، که از طرف شاهی کیانی (بهمن) بسلطنت غرب ایران منصوب شده است، زیرا گذشته از اینکه تمام اسامی اجداد وی اسامی شاهان کیانی است، ابن خلدون بصراحت می‌گوید: «... تا اینکه پادشاهان کیانی ایران، آنرا (قوم یهود) پس از هفتاد سال آوارگی از بیت المقدس بدان شهر باز گردانیدند» (۸).

مورخین قدیم پیوسته در صدد بوده‌اند تا بدو سلسله اساطیری کیانیان و پیشدادیان رنگ تاریخی بخشند، و اقدامات شاهان آنرا مطابق با بعضی از کارهای شاهان مادی و هخامنشی کنند، و خلاصه آنان را همان مادها و هخامنشیها بخوانند. بخصوص کیانیان را که مطابق با هخامنشیها

(۱) فارسنامه: ص ۴۳. (۲) فارسنامه: ص ۴۴. (۳) مروج الذهب...:

ج ۱، ص ۲۲۵. (۴) یحیی بن عید اللطیف قزوینی: ص ۴۱. (۵) ترجمه

تاریخ طبری: ص ۶۷۳. (۶) ص ۲۱۳، ۲۱۴. (۷) ج ۱، ص ۱۳۶. (۸)

ج ۱، ص ۶۲۷.

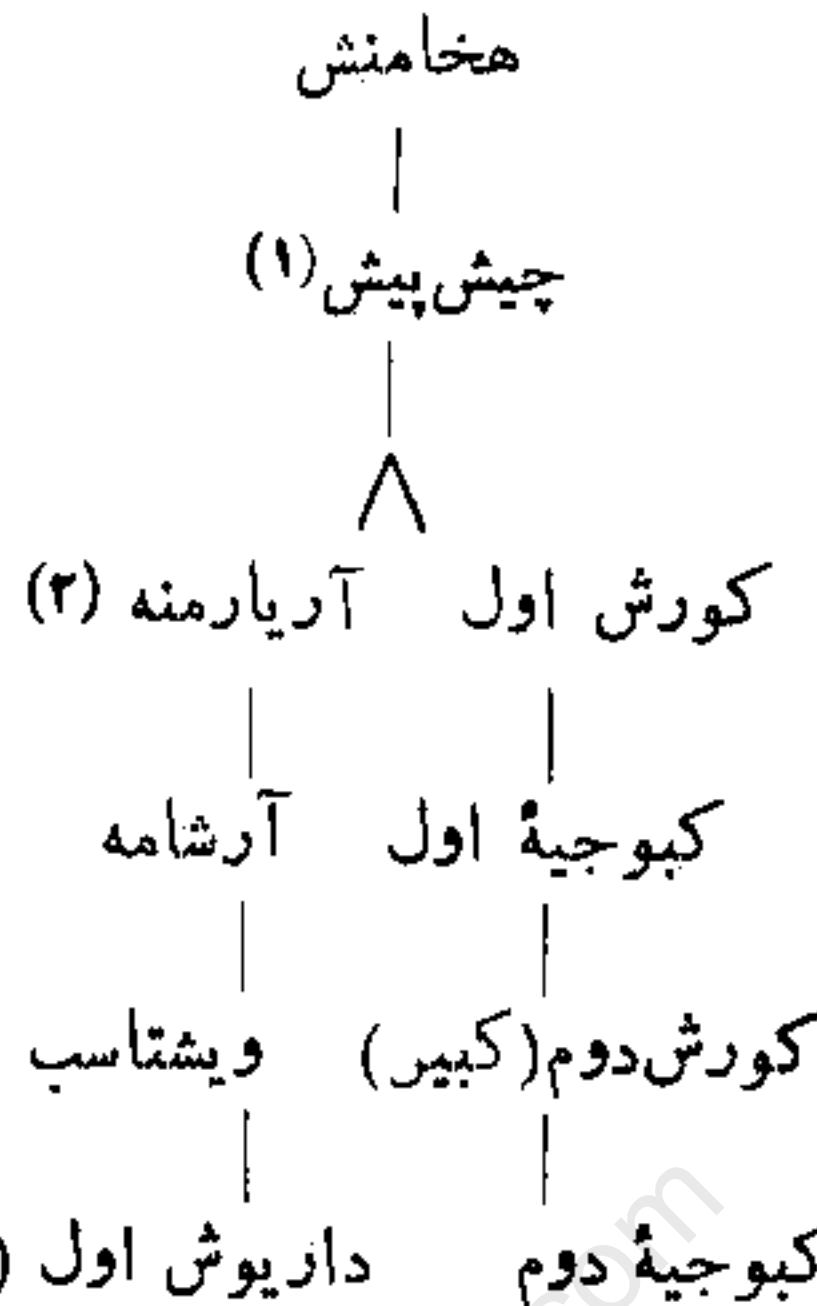
دانسته‌اند. ولی امروزه مسلم گشته است که کیانیان دسته‌ای از امرای محلی مشرق ایران در عهد مقدم بر اوستا بوده‌اند، و اولین فرد از این سلسله کواد، و آخرین آنان ویشناسب می‌باشد، که معاصر زردشت بوده است، و باویشناسب پدر داریوش هیچ نوع قرابت و همبستگی ندارد. این اشتباه از یکسان بودن نام ویشناسب یا گشتاسب پادشاه حامی زردشت که وجود تاریخی وی از روی گاتها تأیید می‌شود، باویشناسب پدر داریوش اول، ناشی گردیده است، و باعث شده که بعضی از دانشمندان آن دورا یکی بدانند،

کریستنسن عقیده دارد، و با دلایل محکم ثابت می‌کند که کیانیان از حکام محلی شرق و شمال شرقی ایران یعنی زرننگ، سیستان، خراسان، خوارزم و بلخ بوده‌اند، و زردشت در سفر به شرق نزد آنان رفته است. این دانشمند می‌گوید: «اگرچه اسامی جغرافیائی که در یشت‌ها ذکر شده، بدون شك اسامی هخامنشی است، ولی باید در درجه اول آنها را متعلق بایران شرقی دانست، زیرا در تشکیلات اداری هخامنشی بطور عموم، هر ناحیه با اسم بومی آن ذکر می‌شده است. زبان اوستای جدید مانند زبان گاتها لهجه‌ای از ایران شرقی و عنوان کوی هم یکی از عناوین ایران شرقی است، و کوی ویشناسب حامی زردشت دارای این عنوان بوده، زیرا که در ایران شرقی زندگی می‌کرده، شباهت اسامی هیچگاه دلیل کافی برای اثبات وحدت دویاچندتن نمی‌تواند بود، زیرا اولاً بعضی اسامی ممکن بود پیش از آن عمومیت داشته و عادی شده بوده باشد. ثانیاً ممکن بود خاندانهای ایرانی اطفال خود را بنام افراد مشهور زمانهای گذشته نامیده باشند. اگر قبول کنیم که مذهب هخامنشی بنحوی که هرودوت و کتیبه‌های داریوش آنرا شرح می‌دهد، آئین زردشتی نیست، بلکه آئین قدیم ایرانی است که هنوز تجدید و اصلاحی در آن صورت نگرفته بود، موضوع یکی دانستن پدر داریوش و حامی زردشت منتفی می‌شود» (۱).

بدین ترتیب ویشناسب و پسرش داریوش، آئین زردشتی نداشتند، و گذشته از آن دوره سلطنت کوی ویشناسب قبل از دوره ورود ایران شرقی در قلمرو حکومت هخامنشیان است. زیرا از امارت نشینهای کویان یا کیانیان مشرق ایران اثری در کتیبه‌های هخامنشی و کتب مورخان یونانی در دست نیست. کریستنسن دوره سلطنت مشرق ایران را بین ۹۰۰ و ۷۵۰ ق. م. می‌داند، و می‌گوید: «مهاجرت قبایل ماد در نواحی ایران غربی، ظاهراً در قرن نهم قبل از میلاد صورت گرفته، و اولین مرتبه اسم آنان در سال ۸۳۵ ق. م. در کتیبه شلمنسر سوم (۲) آشوری ذکر شده. همه قرائن موجود، ما را بقبول این حقیقت و امیدارد که دوره بعد از کوی ویشناسب و زردشت، عهد انحطاط سیاسی و برهم خوردن تشکیلات سلطنتی آن بوده است، که بتابعیت سرزمین مشرق از شاهنشاهی هخامنشی، منجر گردید. اگر تنها بروایات قدیم مربوط به کیان که در یشت‌ها ثبت شده است، اکتفا کنیم هیچ قرینه‌ای بدست نمی‌آوریم که یادآور تاریخ شاهان مادی و هخامنشی باشد» (۳).

آنچه امروز، مسلم است، و از منابع یونانی و کتیبه‌های داریوش و بقیه شاهان هخامنشی برمی‌آید، سلسله نسب کورش بقرادزیر است:

اولین کس از این خاندان که نقش سیاسی مهمی بعهدہ داشته، و پایه های حکومت را پی ریزی کرده است، هخامنش میباشد که بافتخار همین شخص نام سلسله به «هخامنشی» معروف گشته است.



قوم پارس از هزاره اول قبل از میلاد، در طی مهاجرت های اقوام آریائی در ساحل چپ دجله، و بخصوص در ناحیه پارسوماش (۳) (حدود مسجد سلیمان امروزی) مستقر گردیدند، و ابتدا با دولت عیلام همسایه شدند، و سپس بتدریج هر قدر که این مملکت، که قرون آخر عمر خود را سپری میکرد، ضعیفتر میشد، این قوم برجسارت خود میافزود، و در خاک عیلام بیشتر پیش میرفت، و در حدود سال ۷۰۰ ق. م. اطراف پارسوماش یعنی حدود کوه های فرعی سلسله جبال بختیاری در مشرق شوشتر، و ناحیه واقع در دوسوی ساحل کارون. نزدیک انحنای بزرگه این رود را اشغال کرد. البته رسماً تحت اطاعت دولت عیلام میزیست، ولی عملاً تشکیل نوعی حکومت داده بود، که تحت ریاست هخامنش اداره میشد. پس از هخامنش این حکومت کوچک تابع، به پسرش چیش پیش (۶۷۵، ۶۴۰ ق. م.) رسید و او شهر آناشان یا آنزان (۴) را نیز که در شمال خاک عیلام قرار داشت، ضمیمه متصرفات خود کرد، و سپس پارسه (پارس کنونی) را نیز گرفت. این دو ایالت از توابع حکومت عیلام بود. هنگامیکه چیش پیش درگذشت، حدود متصرفات حکومت جوان پارس عبارت بود از: پارسوماش، آناشان و پارسه. وی قبل از مرگ قلمرو خویش را بین دو پسرش کورش اول (۶۴۰-۶۰۰ ق. م.) و آریارمنه (۵۹۰-۶۴۰) تقسیم کرد، و این رسم تامدتها یعنی تازمان امپراطوری کبوجیه پسر کورش، متداول بود. کورش اول خود را «شاه بزرگ» پارسوماش خواند. از آریارمنه لوحه زرینی بخط میخی، و زبان پارسی باستان در همدان کشف گردیده، بدین مضمون: «این سرزمین که من مالک آنم، دارای اسبان نیک و مردان نیک است. خدای بزرگ اهورامزدا آنرا بمن داده، من پادشاه این سرزمینم». این لوحه قدیمترین شیئی است که تاکنون از هخامنشیان بدست آمده. از آرشامه نیز لوحه زرینی مشابه آن در همدان کشف شده، که او نیز

Chish-Pish (۱) Ariarmene (۲) Prsumash (۳)

Anshan یا Anzan (۴)

خود را «شاه بزرگ» ، شاه شاهان ، شاه پارسه ، پسر آریارمنه خوانده است . این دولوحه میبایستی جزء اسناد سلطنتی باشد که کورش کبیر آنها را با خود بهمدان برده است . درتورات نیز این موضوع آمده .

آرشامه ، محتملاً بدست کبوجیه اول خلع شده ، و شعبه آریارمنه تاج سلطنت را از دست داده اند ، و از آن پس بحکومت خود تحت فرمان شعبه ای که متعلق به کورش است ، ادامه داده اند . کبوجیه اول شاه پارسوماش ، آ نشان و پارسه ، با دختر آستیاگ (۱) شاه ماد ، و سلطان متبوع خود ازدواج کرد ، و این ازدواج اهمیت این شعبه خاندان هخامنشی و نضج و قدرت دولت جدید را نشان میدهد . از این وصلت کورش بوجود آمد ، و پایتخت خود را بازار گاد قرارداد ، و حتی زمانی که هنوز حکومت آستیاگ ، پدر بزرگ خود را برسمیت میشناخت ، و تحت تابعیت وی برمیبرد ، در لوحه ای که در پی بنای یکی از قصوری که در بازار گاد ساخته ، کشف شده ، خود را «شاه بزرگ هخامنشی» خوانده است (۲) .

درمورد چگونگی تولد و سلطنت رسیدن کورش منابع یونانی بخصوص ، افسانه هائی نقل کرده اند (۳) که از حوصله بحث ما خارج است ، و روایات منابع ما درباره این موضوع تقریباً همگی سکوت کرده اند . اصولاً دوران اولیه زندگی کورش چه در متون شرقی و چه غربی ، بسیار مبهم و سراسر آمیخته با افسانه است ، و حقیقت تاریخی در این باره و دوران آخر زندگی و چگونگی مرگش کاملاً هویدانیست . مسلماً سراسر ایران تحت یک حکومت واحد اداره نمیشده ، و مادها هم که در اوج قدرت برمیبرده اند ، از اصفهان بطرف شرق پا فراتر ننهاده بوده اند ، و باز مسلماً در شرق حکومتی قوی وجود داشته (کیانیان) که تمام روایات شرقی و غربی مؤید آنست .

درمورد سلطنت کورش اقوال گوناگونی که باز در همه متون شبیه و نزدیک بهم هستند ، آمده است : تقریباً همه منابع ما بدون استثنا وی را فرستاده بهمن شاه کیانی میدانند ، که مقرر حکومتش بلخ و شرق ایران است ، که پس از شنیدن اخبار نامساعد از غرب ایران ، و بخصوص برای آزادی بخشیدن بقوم یهود ، و با اصطلاح فیصله دادن این مسئله ، کورش را مأمور ایالات غربی ایران میکند .

(۱) Astiague (۲) گیرشمن : ایران از آغاز تا اسلام ، ص ، ۱۰۸ ، ۱۱۴ ،

۱۱۵ . (۳) داستان خواب دیدن آستیاگ که از شکم دخترش تاکی سرزده که بردنیا سایه افکنده ، و بعد دستور قتل آن کودک ...

سخنی چند درباره آموزش عالی

در این موقع که تعلیمات عالی دانشگاهی و فنون آموزشی و تأسیس فرهنگستان مورد عنایت و توجه است مناسب دانست قسمت‌هایی از مقاله‌هایی که بقلم آقای محمدعلی اسلامی، از نه سال پیش باین طرف در این باره در مجله یغما بتدریج منتشر شده نقل کنیم تا معلوم گردد که نویسندگان مجله یغما هیچگاه از وظایف خویش در نگاہبانی و تذکار غفلت نداشته و آنچه امروز گفته می‌شود آنان دیروز گفته‌اند.

مجله یغما

يك امر موجب تعجب است و آن این است که هنوز تمدن کنونی ما و آثار فرهنگ و فضل در جامعه ما موردهیچ گونه ارزیابی و سنجش قرار نگرفته است. تا کنون در هیچ‌يك از جراید و کنگره‌ها و انجمن‌های فرهنگی، در این باره بحثی بمیان نیامده است. مسلم است که تحولی در روح جامعه ما پدید آمده، ولی روشن نیست که این تحول در چه مسیری است، رو به انحطاط است یا رو به اعتلا؛ تاجه میزانی از تمدن مغرب‌زمین متأثر است و تا چه حد از تمدن گذشته ایران. ما نمی‌دانیم بکدام سو باید بگرائیم. آیا باید سوابق و سنن خود را چون بندهائی بر پای خود انگاریم و یکباره آنها را بدور افکنیم، تا بتوانیم به قافله تمدن جدید برسیم، یا به گذشته خود وفادار بمانیم، و یا آنکه تلفیق سالمی از این دو برگزینیم؟

در آنچه مربوط به علم و فن است، مشکلی به میان نمی‌آید؛ زیرا در این حرفی نیست که ما نیز از آموختن دانشهای جدید ناگزیریم؛ لیکن در آنچه مربوط به تربیت ملی و پرورش ذوق و کمال معنوی جامعه ماست، مسائل چندی هست که باید برای آنها جواب یافته شود.

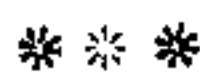
اول از همه خوب است ببینیم که وضع کنونی فضل و معرفت در کشور ما چیست، عالمان و فاضلان و ادیبان ما چه تأثیری در رشد روحی جامعه ما دارند، چه آثاری بوجود آورده‌اند، چه حرف‌تازه‌ای زده‌اند و چه مقدار بر سرمایه معنوی ما افزوده‌اند. سپس نوبت به تحقیق در حال مردم «تحصیل‌کرده» و باسواد می‌رسد. باید دید که آنان از آنچه آموخته‌اند، چگونه بهره می‌گیرند و چه تحول اخلاقی در آنان پدید آمده. باید دید چه کتابهائی در زبان فارسی انتشار می‌یابد، و چه مطالبی در روزنامه‌ها و مجلات به مردم عرضه می‌گردد. باید دانست که مردم، دسترسی به چه سرچشمه‌ای

دارند تا عطش خود را به دانستن و آموختن فرو نشانند ..



سرانجام ، آنچه مهم تر است ، این است که ، چه ثمره و حاصلی از دانش و فرهنگ بر می گیریم . آیا بهمان نسبت که عالمان و ادیبان و باسوادان کشور افزایش می یابند ، تعداد مدرسه و دانشگاه زیاد می شود ، بر عدد روزنامه ها و مجلات افزوده می گردد ، دستگاه فرستنده گشایش می یابد ، بهمان نسبت بر غنای معنوی و لطف ذوق و تربیت و فهم مردم افزوده می شود ؟ آیا بهمان نسبت زندگی در کشور ما معنی و لطف بیشتری به خود می گیرد و مطلوب تر می گردد ؟

زیرا ، می دانیم که ارزش علم و فرهنگ به آثاری است که پدید می آورند . . . علم ، از یکسو برای آن است که رفاه و سهولت بیشتری در زندگی مادی بوجود آورد و طبیعت را رام تر کند ، و از سوی دیگر برای آن است که آدمی را بسوی اعتلا براند ، پرده های اوهام را از جلو چشمان او بردارد ، منش و غرائز او را والاتر و نرم تر سازد ، تعصب و سرکشیهای او را مهار نماید . بشر از روزی که پا به عرصه وجود نهاده ، همواره در سیر مرموز پر مشقت مداومی کوشیده است که راه خود را بسوی روشنی و بلندی ، بسوی حقیقت و کمال بگشاید . همین میل نیرومند ، او را به کسب علم و کشف و تحقیق واداشته است .



آیا سازمان اجتماعی و تمدن امروز ما بدانگونه هستند که این احتیاج را برآورده سازند ؟ آیا فرهنگ ما (نه تنها وزارت فرهنگ و دانشگاه ، بلکه دستگاههایی که برای پرورش روح ایرانی نقشی بر عهده گرفته اند ، چون بنگاههای نشر ، روزنامه ها فرستنده های رادیو ، سینماها و غیره . . .) باین مقصود خدمت میکنند ، یا بدان میاندیشند ؟ اگر علاقه ای به رشد و پیشرفت جامعه ایرانی هست ، باید این سؤا لها مورد تحقیق و تأمل دقیق قرار گیرد . باید روشن گردد که ثمره و نتیجه آموختن برای ما چه خواهد بود .

ما اگر حساب دانش را از فضیلت و انسانیت و اخلاق جدا کنیم ، نشانه آن است که بگمراهی افتاده ایم و دیگر شایستگی و توانائی آن را نداریم که فرهنگ و تمدن گذشته خود را بارور و زنده نگاه داریم . ما هر سال بودجه کشور خود را از تصویب می گذرانیم ، و بظاهر ، بر مصرف آن نظارت میکنیم ، و کسی را که در دخل و

خرج تخطی کرده باشد ، مسئول می‌شماریم ، اما عجب این است که حساب سود و زیان معنوی خود را نداریم .

نخبگان و دانشمندان هر کشور ، پاسداران تمدن و فرهنگ آن کشوراند . اینان‌اند که باید سرمشق بزرگواری و غیرت و انسان‌دوستی باشند ، و از راستی و عدالت و آزادی و زیبایی دفاع نمایند ، و گرنه مقام استادی و عنوان علامه و پروفیسور ، بس نیست که کسی را از نعمت فضل برخوردار دارد .

آیا یقین داریم که همه کسانی که در کشور ، نام دانشمند بر خود نهاده‌اند ، سزاوار این نام‌اند ؟

از مقاله «از آموختن چه حاصل؟»

یغما - شماره مهر ۱۳۳۸

... ما تاریخ و تمدن و فرهنگ و ادبیات ، هرچه بخواهیم داریم ؛ آنچه کم داریم ، مورخ و ادیب و محقق و نویسنده است . ما تا زمانی که آنچه داریم نتوانیم عرضه کنیم ، نمی‌توانیم گفت شایسته آنیم که آنچه نداریم کسب کنیم
... با آنکه تعداد انتشارات دانشگاه از هزار در گذشته ، ما هنوز از داشتن کتابی درباره تاریخ و تمدن خود بی‌بهره‌ایم .

اگر قبول داریم که در گذشته عفلت شده ، باید جنبید تا بیش از این فرصت از دست نرود . نخستین قدم می‌تواند آن باشد که مرکزی برای « تحقیق در تاریخ و تمدن و فرهنگ و هنر ایران » تشکیل شود ؛ یک مرکز واقعی ، نه صوری ، و با وسائل کافی و صداقت و شوق ، شروع بکار کند .

ما رفته‌رفته داریم از گذشته خود گسیخته می‌شویم . نسل جوان کنونی بگذشته ایران بی اعتنا و بی اعتقاد است ، برای آنکه آن را نمی‌شناسد ، یا بد و ناقص می‌شناسد ؛ باید او را با عیب‌ها و حسن‌های گذشته کشورش آشنا کرد ، با واقع بینی و بیطرفی ، نه با پرده‌پوشی و مدهانه . جدائی از گذشته ما را بصورت ملتی ریشه کن شده درخواهد آورد ؛ مثل افراد «آسی‌پاسی» و لگردد که برایشان هرچه پیش آید خوش آید ، و شب هر بالینی ببابند ، سر خود را بر آن می‌نهند .

برای آنکه نسل کنونی به گذشته توجه کند ، باید آن رازنده ببیند . آن گذشته‌ای جذاب و ثمربخش است که توانسته باشد ریشه‌های خود را تا زمان حال گسترش دهد . ما باید برای جستن این ریشه‌ها ، ارزیابی تازه‌ای از تاریخ و میراث فرهنگی خود

بکنیم ؛ آنچه را با اندیشه‌ها و احتیاج‌های امروز، پیوستگی می‌یابد ، در برابر خود نگاه داریم، وزیادی‌ها را بکناری بزنیم، تا مرده‌ها جای را بر زنده‌ها تنگ نکنند... گمان نمیکنم کسی منکر این اصل باشد که هر درس‌خوانده‌ای ، اعم از فنی و غیرفنی ، اعم از طبیب و سیاستمدار و اداری ، محتاج آن است که درست فکر کند و آنچه را اندیشید ، درست به بیان آورد . گسیختگی‌ای که در بعضی از شئون زندگی ، دیده میشود ، برای آن است که با هنر فکر کردن بیگانه شده‌ایم . نه تنها جوانان ما ، بلکه سالمندان ، رجال قوم و حتی بعضی از دانشمندان ما از این بلیه در امان نمانده‌اند

آموزش باید معطوف به آن باشد که شخصیت و منش جوانان پرورده شود ، روح آزادگی و خدمت به خلق در آنان تقویت گردد ؛ بآنان فرصت و آمادگی داده شود که خود و کشور خود و جهانی را که در آن زندگی میکنند بشناسند ، و برای بهتر کردن آن همت بکار برند ؛ چه آفتی نبود بتر از ناشناخت !

از مقاله «ایران به چه کسانی نیازمند است ؟»

یغما - شماره تیر ۱۳۴۴

در کشور ما برای کمتر کسی فرصت فکر کردن باقی مانده است . آن حد اقل خلوص و خلوت و ایثار و فراغت و اعتقادی که لازمه هر کار فرهنگی است ، از جامعه ما رخت بر بسته . در همین تهران ، شهر دومیلیونی ، آیا چند نفر را میتوان یافت که در آزمایشگاهها بتحقیق و کشف علمی مشغول باشند؟ این بدان معنی نیست که مردم ایران ذاتاً حوصله و استعداد کارهای اساسی را ندارند ، بلکه بدان سبب است که «جو فرهنگی» در کشور ما ایجاد نشده ، این متاع خریدار ندارد .

گرفتن يك شغل دولتی و با رفاه زندگی کردن ، بسیار آسان‌تر و محترمانه‌تر است تا دل‌بستن بیک کار علمی که نتیجه‌اش بعد از بیست سال عاید می‌شود.

دانشکده علوم ، از دانشکده فنی و پزشکی کمتر مورد استقبال است ، زیرا کسیکه در رشته فنی یا پزشکی فارغ‌التحصیل شد، اگر بخت با او یار بود، بلافاصله خواهد توانست در آمد خوبی برای خود درست کند ؛ ولی فارغ‌التحصیل دانشکده علوم میماند سرگردان ؛ و حال آنکه قاعده "برجسته‌ترین شاگردان باید در رشته علوم میحض بکار پردازند .

بدین علت می‌بینیم که از سی چهل سال پیش باین طرف که ما با علم جدید سروکار پیدا کرده‌ایم، انگشت‌شمار بوده‌اند دانشمندی که بتوانند صاحب‌قوة ابتکار و نظریه‌ای شوند. برای کسیکه یکی از رشته‌های علمی را تمام کرده، تازه اول کار است؛ باید وسیله و آزمایشگاه و معاش کافی در اختیارش باشد، تا بتواند بتحقیق و کشفی در زمینه علم پردازد. ولی فارغ‌التحصیل‌های دانشکده علوم، که چه بسا در بین آنان جوانان مستعدی هم باشند، ناگزیر در پی معلمی یا یکی از مشاغل اجرایی می‌روند و وقت خود را با کاغذبازی و تلفن و کمیسیون می‌گذرانند.

ما نمی‌توانیم تا ابد بر سر سفره علم مهمان باشیم. باید خودمان هم روزی تکان بخوریم. باید نشان دهیم که دوستدار و معتقد علم هستیم. این را باید از طریق کوشش در پیشرفت علم نشان داد، نه با زبان، و گرنه اتومبیل سوار شدن و کف اطاق خود را با «موکت» پوشاندن، یعنی از محصول کار فرنگیها استفاده کردن، از عهده و امانده‌ترین اشخاص هم بر می‌آید.

در زمینه ادب و فکر هم وضع بهتر از این نیست. هم‌اکنون از صد کتابی که در سال ما منتشر می‌کنیم، بیشتر از نود تای آنها ترجمه یا اقتباس، یا متون قدیمی است. مقاله‌های مطبوعات نیز بر همین روال است. آنچه محصول مغزو مبین فکرایرانی باشد، بسیار کم دیده می‌شود.

ما مانند بدنی شده‌ایم که با قلب باطری‌دار، خون را در خود بجریان می‌اندازد و با سرم و آمپول تغذیه می‌کند؛ و دیگر پس از چندی دستگاه گوارش و قلب او از کار می‌افتند، و مأموریت خود را فراموش می‌کنند.

ما، نزدیک است که خود را تا سرحد يك کشور بی‌فرهنگ نفت‌فروش تنزل دهیم. مانند «آقازاده»های سفیه بیکاره که یکی پایشان را میمالد و دیگری لقمه توی دهانشان می‌گذارد، گوش بزنگ هستیم تا اختراع تازه‌ای در گوشه‌ای از دنیا در زمینه تجمل و رفاه بشود و ما آنها را بخریم و وارد کنیم. این فکر برای ما پیش نمی‌آید که گذشته از آنکه این نوع زندگی قابل دوام نیست، زشت و غیرانسانی نیز هست. دنیای کنونی پر است از فعالیت و شور و چاره‌جوئی؛ هر کشوری میکوشد تا بقدر وسع خود، راهی بجلو بگشاید، کسب فضیلت و دانش کند. آنگاه عده‌ای از جوانان باصطلاح روشنفکر ما، تمام فکر و ذکرشان در اطراف رتبه و اضافه‌کار و پاداش و تلفن و «سکرت» و اتومبیل می‌چرخد....

... کسیکه اندکی ادعای شرافت و فهم کند ، باید گاه بگاه بتواند از خود بپرسد:
 آیا من به نانی که میخورم میارزم ؟ این برای يك انسان ، عادی ترین و مهم ترین
 سؤال است . اما آیا چند نفر از ما این سؤال را حتی یکبار از خود کرده اند ؟
 آنچه مصیبت را معمائی تر و اندوهبارتر و دلخراش تر میکند ، آن است که
 ما خود را نخبه ملتی میدانیم که روزگاری یکی از انسانی ترین و درخشان ترین
 فرهنگها را به دنیا ارزانی داشته است .

از مقاله «آدمیت و مقام»
 یغما - شماره آذر ۱۳۴۴

ابراهیم - غم

اکسیر

از گرانجانان میدانها چه غم شمشیر را
 با کلامی کرد بتوان شادمان دلگیر را
 هر يك از دندانها افزاید قوا زنجیر را
 پای سبقت می نماید تا پایان پیر را
 نیست در تحصیل سیم و زرتکاپو سیر را
 جلوه بخشد رنگ روشن بیشتر تصویر را
 بشکند پشت سپه گر نیست نیرو میر را
 هر هدف از راستی در بر نشیند تیر را
 کودکان مشکل نهند از سر خیال شیر را
 در لجن پیدا شود آسودگی خنزیر را
 نیست اندر شام ظلمت آبروئی قیر را
 نیست بر قرآن تقدم هیچکس تفسیر را

هیچ ناید احوادث خم بر ابرو شیر را
 شب نمی ناچیز بخشد شاخ خشکی راحیات
 میشود نیروی انسانها پدید از اتفاق
 در زوال آید ز سستی آفتاب نیمروز
 نادرستی زاده ظلم است و فقر و احتیاج
 ناله بسیار است مرغی را که خواند در سحر
 بار رسوائی بر آرد وعده های دلفریب
 کجروان کمتر بمنزل راه یابند از مراد
 کی تواند تار عادت بگسلد جان بی عذاب
 کام دل را اهل دنیا جوید از آهوائی نفس
 شمع بی رونق شود پیش جمال آفتاب
 هست گل را بر گلاب از اصل رجحان بیشمار

«ناعما، بر فضل یزدان ره مجو جز از ثبات

کیمیا خواهی اگر از کف مده اکسیر را

خاک نیشابور*

ابوریحان بیرونی در فهرست کتابهای محمد بن زکریای رازی^۱ از کتابی نام می برد که بصورت «فی ان اللطین المنتقل به منافع» ضبط شده است.^۲ دانشمندی که درباره آثار رازی بتحقیق پرداخته اند کلمه «المنتقل» را از نقل وانتقال گرفته اند و معنی مناسب با آن کرده اند از جمله رانکینگ George S.A. Ranking در مقاله ای که تحت عنوان «زندگی و آثار رازی نوشته و نام کتابهای او را بزبان لاتین ترجمه کرده نام این کتاب را چنین ترجمه کرده است . (۳) *Dissertatio quod Lutum translutum Contineat utilitates* و روسکا J. Ruska در مقاله ای که تحت عنوان «بیرونی منبع حیات رازی» نوشته و نام کتابهای رازی را از روی فهرست ابوریحان بزبان آلمانی ترجمه نموده از این کتاب چنین تعبیر کرده است:

Daruber , dass in dem von ihm eingefuhrten Ton nutzliche Eigenschaften enthalten sind ^۴

آقای دکتر محمود نجم آبادی در هر دو کتاب خود یعنی «شرح حال و مقام محمد بن زکریای رازی»^۵ و «مؤلفات و مصنفات ابوبکر محمد بن زکریای رازی»^۶ درباره این کتاب چنین نوشته اند:

«این کتاب در منافع انتقال گل که از جایی بجائی دیگر بعمل آید می باشد.» بطوری که پس از این ملاحظه می شود کلمه مورد بحث «منتقل» است و از «نقل» می آید و ارتباطی به نقل و انتقال ندارد.^۷ ابومنصور ثعالبی نیشابوری در کتاب ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب در ذیل، طین نیشابور، چنین می گوید:

* موضوعی است بسیار جالب و دقیق و مستند، توجه فرمایند . مجله ینما

۱ - ابوریحان محمد بن احمد بیرونی متوفی ۴۴۰ دانشمند و منجم معروف ایرانی بنا به خواهش شخصی که نزد او بسیار محترم بوده فهرستی از کتابهای رازی چه آن کتابهایی که خود مشاهده کرده است و چه آنهایی که رازی در میان آثار خود از آنها نام برده ترتیب می دهد و از ۱۸۴ کتاب در علوم و فنون مختلف نام می برد و در ضمن نام ۱۱۳ کتاب از خود را که تا سال ۴۲۷ نوشته بوده ضمیمه فهرست کتابهای رازی کرده است. نسخه ای منحصر بفرد از این فهرست در کتابخانه لیدن وجود داشته که در سال ۱۹۳۶ بوسیله پول کراوس در پاریس بطبع رسیده است. ۲ - بیرونی، رساله فی فهرست کتب الرازی، ص ۹ - ۳ - مجموعه

سخنرانیهای بیست و هفتمین کنفره بین المللی پزشکی، لندن ۱۹۱۳، قسمت ۲۳ تاریخ طب صفحه ۲۳۷-۲۶۸ ۴ - مجله ایزیس، ج ۵ ص ۳۷ ۵ - چاپ تهران ۱۳۱۸،

ص ۱۹۹ ۶ - انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۲۴ ۷ - والنقل مایتنقل به

علی الشراب، (لسان العرب)

آن گل خوردنی (طین الاكل) است که مانند آن در روی زمین یافت نمی‌شود و آن را ببلاد دور و نزدیک حمل می‌کنند و برسم تحفه به شاهان بزرگ تقدیم می‌دارند و گاهی يك رطل آن بيك دينار فروخته می‌شود و محمد بن زکریا کتابی تألیف کرده و در آن منافع این گل را بیان کرده است و ابوطالب مامونی^۱ در وصف آن چنین گفته :

جدلی من النقل بذاك الذي منه خلقنا و اليه نصير
ذاك الذي يحسب في شكله احجار كافور عليها عبير^۲

از کلمه «نقل» در شعر ابوطالب مأمونی می‌توان پی برد که آن کلمه که در نام کتاب رازی «منتقل» ضبط شده «منتقل» است یعنی در منافع گلی که آن را بصورت نقل درمی‌آورند و مصرف می‌کنند و خوشبختانه این مطلب را کتابهای داروشناسی نیز تأیید می‌کند.

غافقی در کتاب مفردات الادویه می‌گوید: «طین الاكل هو الطين المتنقل به النيشابوري»^۳ یعنی «گل خوردنی و که گل نیشابوری است که از آن نقل می‌سازند».

در کتابهای جغرافیائی و تاریخی و اسلامی اشاره باین «گل خوردنی» که در نیشابور است شده است از جمله مقدسی هنگام یاد کردن معادن خراسان می‌گوید :

در نیشابور در روستای ریوند معدن فیروزه در روستای .. معدن شبه و در روستای بیهق معدن رخام و در طوس برام و در وزن طین الاكل.^۴

نویری هنگام یاد کردن از نیشابور و مختصات آن گوید:

از عمرولیت صفار حکایت شده که گفته است: «چگونه دفاع از بلده‌ای نکنم که گیاه آن ریواس و خاک آن «نقل» و سنگ آن فیروزه است» و مقصود او از «ترا بها النقل» گل خوردنی است که مانند آن در روی زمین یافت نمی‌شود.^۵

در کتابهای داروشناسی اسلامی در ذیل کلمه «طین» اشاره به «طین الاكل» و «الطین النیشابوری» یعنی همین نوع از گل که رازی کتابی درباره آن نوشته شده و خواص آن بترتیب یاد گردیده است و برای نمونه می‌توان از مفردات الادویه غافقی^۶ و جامع ابن بیطار^۷ و شرح اسماء العقار اسرائیلی^۸ نام برد.

نامبردگان از مقاله رازی یعنی همان کتاب «فی الطین المتنقل به منافع» فقراتی را نقل کرده‌اند و ابن بیطار علاوه بر این به کتاب «دفع مضار الاغذیه» او نیز ارجاع داده است خوشبختانه

۱ - برای آگاهی از اشعار و اخبار ابوطالب مامونی رجوع شود به: ثعالبی، یتیمه الدهر (قاهره ۱۳۷۹)، ج ۴ ص ۱۴۹-۱۷۹ - ۲ - ونیز رجوع شود به لطائف المعارف

ثعالبی (قاهره ۱۳۷۹)، ص ۱۹۳ - ۳ - نسخه خطی کتابخانه اسلر Osler Library

دانشکده پزشکی دانشگاه مک گیل، شماره MS. 7508، ورق ۲۲۴ - ۴ - احسن التفاسیم

فی معرفة الاقالیم (لیدن ۱۹۰۶)، ص ۳۳۱ - ۵ - نهاية الارب (قاهره ۱۳۴۲)، ج

۱ ص ۳۶۳ - ۵ - این داستان و همچنین دوبیت ابوطالب مأمونی در آثار البلاد و اخبار العباد

قزوینی (بیروت ۱۳۸۰)، ص ۴۷۳ نقل شده متأسفانه همه جا کلمه «نقل» به کلمه «بقل»

تحریف گردیده است - ۶ - مأخذ پیشین - ۷ - ج ۳ ص ۱۱۳

۸ - قاهره ۱۹۴۰؛ ص ۲۰

کتاب اخیر در دسترس هست و می‌توان بتفصیل از خواص گل نیشابوری یا گل خوردنی آگاهی یافت اکنون چند سطر از آن کتاب را در خواص گل خوردنی در اینجا نقل می‌کنیم:

طین خراسانی

خودن آن حالت قی و استفراغ را بهبود می‌بخشد و چون بعد از غذا کمی از آن بخورند جلوی ناسازگاری بعضی غذاهای شیرین و چرب را می‌گیرد خاصه اگر آن را در اشتهان و گل سرخ و سعادذخرو کبابه و قاقله پرورده باشند این گل بخصوص خاصیت تولید سده و تشکیل سنگ در کلیه را ندارد در صورتیکه این خاصیت در سایر گلها موجود است . در کتابهای داروشناسی گذشته از گل خراسانی که همان گل نیشابوری یا گل خوردنی است از گلهای دیگری نام برده شده است از جمله :

گل مهرشده (- الطین المختوم) که بهترین انواع گل است که در طب استعمال می‌شود و آن را گل کاهنه نیز گویند زیرا برخی پنداشته‌اند که نخستین کسی که آن را در زمان کشف کرده زنی کاهنه موسوم به اراطامس بوده است .

گل ساموس و این نام جزیره است ،

گل قیمولاغی که گلی حار است ،

گل حناق که رنگ آن شبیه گلی است که آن را اراطوناس گویند .

گل بلادقو .

گل کرمی که آن را امیالیطس گویند و برخی آن را قومافیطس نامند .

گل ارمنی که خشک است و رنگ آن بزرده می‌زند و با سانی خرد می‌گردد و آن را

گل رومی و گل قبرسی نیز می‌گویند ،

گل خوزی .^۲

از میان گلهای نامبرده گل مختوم بیشتر مورد توجه بوده است و در میان کتب تاریخ طب نام آن بسیار بچشم می‌خورد و بهترین مرجع از برای آن مقاله محققانه تامپسون C.J.S. Thompson است که تحت عنوان :

Terra Sigillata , A Famous Medicament of Ancient Times

در مجموعه مقالات بیست و هفتمین کنگره بین‌المللی طب ، لندن ۱۹۱۳ منتشر گشته است^۳

منظور از نوشتن این مقاله این بود که اولاً نام کتاب رازی را اصلاح کند و ثانیاً شمه‌ای از خواص طبی خاک نیشابور را که یازده قرن پیش دانشمند گرامی ما رازی درباره آن کتاب نوشته بیان نماید .

اکنون برداشتمندان علم پزشکی و داروشناسی است که درباره گل نیشابوری و خواص آن مقاله‌ها بنویسند و آن را برجامع طبی بین‌المللی عرضه دارند .

۱ - بهداشت غذایی (ترجمه دفع مضار الاغذیه رازی بوسیله دکتر عبدالعلی علوی

نایینی متن عربی کتاب در سال ۱۳۰۵ در قاهره چاپ شده است) ، ص ۱۸۰ - ۲ - غافقی ،

ماخذ پیشین ، ورق ۲۲۱ تا ۲۲۵ - ۳ - پیش از او ووتون wootton در کتاب

Chronicles of pharmacy (لندن ۱۹۱۰) چند صفحه‌ای (۵۳ - ۵۵) درباره گل مختوم

Terra Sigillata بحث کرده است .

پژمان بختیاری

مهر علی

مشو سیل وحشی چو شبنم توان شد
چرا جفت چنگیزخون خواره گردی
مشو تیره ایدل که چون صبح صادق
بروشن روانی و شیرین زبانی
ز شمع محبت بر افروز جان را
تو صافی درون شو که با جسم خاکی
مؤخر توان ایستادن ز مردم
اگر آدمی کم توان شد به معنی
بگلزار مهر علی شو که آنجا
بصدق ارشوی بنده شاه مردان
به يك حرف کاموزی از مکتب او
نگویم خدا شو و لیکن بطاعت

مزن زخم کاری چو مرهم توان شد
چو همتای عیسی بن مریم توان شد
صفا بخش عالم به يك دم توان شد
دوای دل و داروی غم توان شد
کزان شعله نوری مجسم توان شد
درخشان چو روحی مکرم توان شد
ولی مردمی را مقدم توان شد
ولی جزئی آخر از آن کم ؛ توان شد
چو گل پاک و چون سبزه خرم توان شد
در آن بندگی شاه عالم توان شد
گرانمایه چون اسم اعظم توان شد
اگر پاک باشی خدا هم توان شد

پیغامبر

ای از همه - جز ذات خدا برتر ، تو
قرآن کریم را پیام آور ، تو
زی روشنی دانش و دین رهبر تو
تاریک بد این جهان نبودی گر تو
حبیب یغمائی

دکتر محمد حیدر حسینی

استاد دانشگاه - سرپرست لغت نامه و مجله

حذفتہ در کسور اردن

-۴-

ثم يبلغ (صلوات الله عليه وآله) الأربعين، عقد اكتمال الرجولة وبتفقد القوم ويبحث المجتمع عن الصادق الأمين، فاذا به قد أثر احضان العزلة عن مجتمع لم يعد يجذب قلبه او يجد فيه ما يملأ نفسه واذا به قد وجد في الوحدة ما يعزیه في حال قومه و ما لهم عليه من عمایة الجاهلیة وضلالة الوثنية، يستهو به الجبل خارج المدينة فينسحب باحاسيسه النافرة ومشاعره الظائمة وملکاته المنطلقة من استهلاكات المجتمع المتخثر التي كان يقف منها على طرف النقيض، کارها او ثان القوم واصنامهم، لا يحفل بمواسمهم، لا يشرب مما يشربون من خمر، ولا يأكل مما يذبحون على نصب، ولا يجتمع بهم في مجلس لهو او طرب ويستدعيه غار حرا، و يفتح له ذراعيه أن أقبل أيها الكبير فانك على موعد مع الحق. فيهرع بهذه العصمة الى الغار حيث يجد نفسه فيتصنت الى ما

آنگاه رسول (ص) بجهل سالکی یعنی سن کمال عقلانی مرد قدم گذاشت. در این ایام بود که مردم او را کمتر میدیدند و در جستجوی او برمی آمدند.

سرانجام او را در گوشه عزلت و دور از اجتماع پر آشوب می یافتند. وی از اجتماع بی روح و خالی از معنویت، اجتماعی که نتوانسته بود او را راضی سازد گریخته و باغوش عزلت پناه برده بود. این تنهایی او را آرامش میداد و آلامی را که گمراهی و بت پرستی قوم وی بر روح لطیف او وارد می ساخت درمان میکرد. ساعاتی را که در کوهستان خارج شهر به سر می برد برایش لذت بخش بود و با روحی آزاد و احساساتی سرکش و شاعری تشنه زلال حقیقت از اجتماع کناره میگرفت، اجتماع بخواب فرو رفته ای که او برخلاف آن گام برمیداشت. از بت های قوم خود ناخشنود بود بمردم وعادات آنان توجهی نمیکرد. از آنچه می نوشیدند نمیآشامید و از قربانیهایی که بر روی سنگهای مخصوص ذبح میکردند نمی خورد و با آنان در مجلس بزم و شادی فراهم نمیآمد و این غار حراء بود که او را پیوسته بسوی

ينبعث في قلبه من هواتف، و يتأمل ماحوله من مجالى الكون و عظمة الخلق ويحدثه الكون بسره الاكبر فيروح يقلب وجهه في السماء باحثا عن مصدر هذه العظمة وتفتح امامه آفاق التأمل، بما يشرح صدره ويضع عنه وزره، حتى أتاه امر الله فرفع ذكره و بعثه للناس رسولا، والتقت السماء بالارض في محمد(ص) واتصل الانسان بالله عن طريق محمد(ص) وبدأت شمس التوحيد تطوى ليل الضلال على خفافيشه وتضيء آفاق الوجود بنور الحقيقة وتفتح طريق الهدى والحق امام القلب والعقل معا وعاد الزعيم بامانته من قبل زعيما برسالته هذه المرة.

كانت مكة نقطة التقاء الحجر بصفحة الماء فحركته وموجته واخذ الرسول يبشر الناس فيها و يدعوهم الى الاسلام ان سراوان جهرا، ولقى ملقى وعانى ما عانى هو و اصحابه حتى تكونت النواة الاولى للمجتمع الاسلامي. ومهما يكن، فقد كانت الامواج تزداد وتوسع وتتلاحق تباعا، حتى شملت السطح كله، و اظهره الله على الدين وثبتت اوتاد الحق واستحكمت اسبابه وقام عموده وانتشر سلطانه و دانت له الجزيرة العربية

خویش میخواند و با بازوان گشاده از وی استقبال میکرد و میگفت: ای مرد بزرگ پیش آی، که در اینجا ترا با پروردگار وعده ای است. او بادامنی پاک از آرایش بدان غار می شتافت و در دل آن کوه آرام و خاموش بنداهائی که از سوی فرشتگان بدش می رسید گوش فرامیداد و بمظاهر جهان وجود و عظمت آفرینش که گردا گرد او را فرا گرفته بود می اندیشید. طبیعت راز بزرگی را که در دل نهفته داشت با امین عالم طبیعت در میان می نهاد. محمد چهره خود را باین سوی و آن سوی آسمان میگرداند تا منبع این همه الهام ملکوتی و اسرار ربانی را دریابد، سپس در دریای بیکران اندیشه و تفکر و عظمت کون فرو می رفت. این تفکر سینه او را می گشاد و سنگینی بارگران غمها را از دو شش بر می داشت تا آنگاه که فرمان الهی بروی نازل شد نام او را بالا برد و به پیمبریش برانگیخت. محمد(ص) واسطه اتصال آسمان بزمین گردید و انسان بدو بخدا پیوست و خورشید توحید تا بیدن گرفت و شب گمراهی در نور دید تا راه جولان و پر گشودن بر خفاشهای مجرور از دیدار نور حقیقت بسته گردد. افقهای وجود با نور حقیقت روشن گشت و راه حق و رستگاری برابر دل و خرد گشوده شد. رهبری که در گذشته امین امت بود این بار رسول ملت گشت.

مکه همچون صخره انبوهی بود که روی چشمه گوارائی را پوشانده باشد. محمد آن صخره را بکنار زد تا امواج آب برخیزد و تشنگان حقیقت را سیراب کند. در مکه رسول خدا مردمان را آشکارا و نهان باسلام دعوت کرد. او یارانش در این راه دیدند آنچه دیدند، تا آنگاه که نخستین هسته اجتماع اسلامی متکون شد. اما این امواج روز افزون بود و پی در پی وسعت مییافت و موجی بدیگری می پیوست تا اینکه سراسر شبه جزیره عربستان را

واجتمعت شتاتها والتمت بدائدها المنشورة، العميقة التباين، الشاسعة التضاد، واول مرة في التاريخ حدثت المعجزة الكبرى وتوحدت الجزيرة العربية تحت كلمة واحدة هي كلمة التوحيد، بقيادة رجل واحد هو الصادق الامين و اصبحت اعظم قوة روحية عرفت في التاريخ البشري من قبل ومن بعد .

وعبر الاسلام حدود جزيرة العربية الى ما جاورها من البلاد وتخطى العنصرية الضيقة الى العالمية الواسعة و سيطر في اقل من مائتي سنة على ثلاثة ارباع الربع المسكون من الارض، وسطعت شمسها على اعلامه وراياته وماذنه فوق الشرق الاوسط كله وشمال افريقيا وامتد نطاقه الى وادي السند شرقاً والاندلس غرباً ومن اورال شمالاً الى اواسط افريقيا جنوباً، ودانت الملايين للكلمة الواحدة - لا اله الا الله - واجتمعت القلوب على النقطة الواحدة ومركز الدائرة «الكعبة» بين من اتى الله بقلب سليم ومن خضع من كل متكبر جبار عنيد. نعم هذا هو المجتمع الاسلامي في اوج مده الغامر يختطف السنين ويطوى الاحداث و يهضم كل ماسبق من حضارات و يذيب كل ما وجد من مجتمعات ونظم، حتى ارسى دعائم خيرامة اخرجت للناس، امة ثبتت الى اليوم والغد رغم كل مانتابها من الزلازل بين الحين و الحين وما عصفت بها من اعاصير التآلبات والتقلبات. فما انضم

فرا گرفت وپروردگار اورا يارى کرد تا دين حق را آشكار ساخت و پايه هاى حق استوار گرديد و ستون دين برپا شد و دولت اسلام همه جا را فرا گرفت و جزيرة العرب برابر دين خدا سر تعظيم فرود آورد. نفاقها با اتحاد مبدل گشت، تضاد و تفرقه عميقى كه درميان بود رخت بر بست و براى نخستين بار در تاريخ، بزرگترين معجزه بوقوع پيوست و جزيرة العرب به رهبرى يگانه مردى كه امين و راستگو بود تحت كلمه واحد - كلمه توحيد - متحد گرديد، و قدرتى معنوى در اين سرزمين بوجود آمد كه تاريخ بشر نظير آنرا بخاطر نداشت و اذ آن پس نيز شاهد چنان قدرتى نشد.

اسلام از مرزهاى جزيرة العرب گذشت و به سرزمين هاى مجاور آن در آمد . شريعت محمدى قدم از دائره تنگ دين نژادى بيرون نهاد، و وارد عرصه پهناء جهان وجود شد. در مدتى كمتر از دوست سال بر سه چهارم ربع مسكون استيلا يافت . و خورشيد دين از سوى مشرق بر خاورميانه و شمال افريقا و دره سند، و از سوى مغرب تا اندلس و از شمال تا اورال و از جنوب تا اواسط افريقا تا فتن گرفت، و بانك اذان از مناره هاى اين سرزمين هاى پهناء برخاست و ميليونها تن به كلمه توحيد - لا اله الا الله - گرويدند . دلهاى مردم خواه و ناخواه به نقطه واحد و مركز دائره يعنى خانه كعبه متوجه شد . آرى اين اجتماع اسلامى بود كه سرعت برق همه موانع را از پيش راه برداشت ، تمدنهاى گذشته را درهم ريخت ، نظامهاى اجتماعى را ديگرگون نمود تا پايه هاى بهترين امت را استوار كرد و ملتها بنام مسلمان ساخت كه برابر گردباد حوادث و پيش آمدهاى سخت و خطراتى

جناحها الاسرعان ما انتشر سابقا الى قمة أعلى و مكانة اسمى ... كل هذا كان بسرعة مذهلة جعلت من ظهور الاسلام و انتشاره حدثا من اهم الاحداث الخاطفة بالنسبة للتاريخ البشرى وعلى اسس و طيدة جعلت من ثباته و خلوده معجزة حيرت اعدائه و علمتهم « كيف اوهى قرنه الوعل ».

ولعل اول ما يسترعى نظر الباحث في هذا الصدد، هو العامل الذى أدى الى اتساع نطاق الفتوحات الاسلامية، والاسباب التى مكنت المسلمين من فتح البلدان الكبيرة و اخضاع الحكومات القاهرة على يد حفن من الرجال لا يزيد عدد الحفنة منهم عن حامية احدى ثغور الاباطرة او مدن الجبابرة هذا الى جانب ما كان عليه العرب يومئذ من سذاجة المعيشة و قلة الدربة و نقص السلاح .

و ذهب الباحثون فى هذا مذاهب شتى و استبدل كل هواه فاختلطت عليهم الحقيقة و اشتبه بهم الامر . ولكن الامر الذى لا يرتاب فيه أن العلة الواقعية لنشر الاسلام هو الانطلاق الدائم الفعال و السبب الاصلى لتقدم المسلمين فى كل اتجاه - مهما كانت الظروف و الملابسات دون تقدير النتائج سواء، والشعار العام للمسلمين منذ غزوة الاسلام بدرو ما ألبت عليهم فى احد و الخندق هو الآية الكريمة : « كم من فئة قليلة غلبت فئة

که گاهگاه حیات آنرا تهدید کرده و می کند پایدار و استوار باقی ماند .

هر گاه لحظه ای پروبال خود را درهم کشید ، دیری نپائید که بر نقطه بلندتری نشست و مقام والاتری احراز نمود . این پیشرفتهای بزرگ و خیره کننده را با چنان سرعتی بدست آورد که مسأله پیدایش اسلام و انتشار برق آسای آن در تاریخ بشر حکم معجزه را یافت و بر اساسی چنان استوار بنا گردید که دشمنان این دین را بحیرت افکند و بدانها آموخت « عرض خود می بری و زحمت ما میداری » .

شاید نخستین نکته ای که در این مورد نظر پژوهنده را بخود جلب میکند، نیروئی است که موجب توسعه فتوحات اسلامی گردید و اسباب و عللی است که به مسلمانان قدرت داد، تا بتوانند سرزمینهای بزرگ را فتح کنند و حکومتهای نیرومند را بدست سربازانی چند که شمار آنان از عدد نگاهبانان يك شهر بیش نبود مقهور سازند ، با آنکه در آن روزگار عرب زندگی ساده ای داشت و سلاح و ساز و برگ آنان در مرحله بسیار ابتدائی بود .

پژوهندگان در این باره عقائد مختلفی بیان کرده اند و هر يك از آنها کوشیده است عقیده خود را بر دیگران تحمیل کند و در نتیجه حقیقت بر آنان پوشیده مانده است و باشتباه در افتاده اند . اما آنچه در آن تردیدی نیست اینست که علت واقعی نشر اسلام و سبب اصلی پیشرفت مسلمانان آنست که آنان درهمه حال و در هر شرایط به حقانیت خود ایمان داشتند و نتیجه کار - پیروزی یا شکست - را در نظر نمی گرفتند . شعار آنان در جنگ بدر که پیروز شدند یا در جنگ احد و خندق که به شکست دچار گردیدند یکی ، و زبان آنان بدین آیه کریمه

كثيرة بأذن الله» ۱ فكان اذن الله هو السبب في نصرة المسلمين. وحسبنا دليلاً قوله عز من قائل «اذ تقول للمؤمنين ان يكفياكم ان يمدكم ربكم بثلاثة آلاف من الملائكة منزلين. بلى ان تصبروا وتتقوا ويأتوكم من فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة مسومين. وما جعله الله الا بشري لكم ولتطمئن قلوبكم به وما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم» ۲. لنذكر ان القائد الحقيقي كان الله سبحانه و تعالى والقوة الحقيقية هي ارادته والمتصرف الاول والاخر هو مشيئته، وما هذه السرايا او القوى الظاهرية الاسباب. فلم يكن المسلمون ليعبأ و ابما جيش اعداؤهم بالفعل من حيث القوة او الضعف من جانب او بما حشدوا هم و جيشوا من حيث الدربة والاستعداد والقوة او الضعف من جانب آخره فالله معهم والله ناصرهم ومرة اخرى نستطيع ان نقول ان تقدير عنصر القوة لم يكن في حساب المسلمين مطلقاً.

مترنم بود : « چه بسیار گروه اندك كه به اذن خدا بر گروه فراوان پیروز شدند ». بدین ترتیب عامل پیروزی مسلمانان خدا بود. کافست که در این باره بگفته پروردگار استناد کنیم ، « هنگامیکه به مؤمنان گوید: «آیا بسنده نیست شمارا که یاریتان کند پروردگارتان به سه هزار فرشته که از آسمان فرود آید . بلی اگر شکیبائی کنید و پرهیزگار باشید و در ساعت باز گردند بسوی شما، یاری میکند شمارا پروردگار شما به پنج هزار از فرشتگان نشان کننده، و نگرداند آنرا خدا مگر مزدگانی برای شما و تا آرامش یابد دلهای شما بدان و نیست پیروزی جز نزد خدای عزیز حکیم ، تا بدانیم که رهبر واقعی پروردگار بوده است و نیروی حقیقی اراده او و متصرف اول و آخر مشیئت اوست و آن سپاهیان و قوای ظاهری وسیله کار بودند و بس، مسلمانان نه به ساز و برگ دشمنان و سپاهیان دشمن توجه داشتند و نه به لشکر آرائی و تجربه و استعداد و آمادگی خود ، زیرا خدا با آنها بود و آنان را یاری میکرد . برای بار دیگر میگوئیم نیروی و ساز و برگ در نظر مسلمانان ابداً بحساب نمی آمد .

بیده مخفف پیاده ست. و از آن نادانی را که علم فقه و تفسیر نمایند اراده کرده بوجه کنایه
بیداشت. باضم باء اول و کسر ذال مجای بگذشت آمده چنانکه داعی گفته است:

عمری دل مه و ویره می گشت تش می طلبی و هر که بیداشت.

یعنی نه چنین ست که تفسیر و فقه ترا بیست خوانده. بسیار دیدم که سوار ماند پیاده

۱۳ لَيْعَفُ الْمُتَّيِدِي عَنْ سُوءِ مَنَظِلٍ وَلَا يَسْتَهْرِ بِصُورِ خَطَابٍ نُوْشِدِ نَزْلٍ

لَيْعَفُ - فعل امر غائب از عفو مجزوم محذوف آخر.

لَا يَسْتَهْرِ بِصُورِ خَطَابٍ - صیغه مفرد غائب مزید فیه هراً از باب استفعال. هزه لام لفظ

قلب بیاشده و در اثر جزم افتاده. در نسخه ها استهز بصورت خطاب نوشته اند ولی

یستهر بصورت غیبت از جهت توافقی دو جمله بهتر بنظر می آید.

یعنی آنکه راه یافته باید از بد آنکه گمراه هست در گذرد و بر او نمهند دزیرا چه بسا کار دانا

که لغزیده و بر راه خطا افتاده.

۱۴ مِنْ كَانَتْ دُكَانُ رَابِدًا نَكَمْتُ كَمَا تَرَسِدُمْ كَمَا خُودِ رُوزِي بِفَتَمِ

هـا كَمَسْلِي أَوْتِ أَشْ بِحَتِّ أَوَّلِهِرْ تَحَنُّنْ هَرْدَمِ بَرَأِي چندان كَدَبَرْ

این بیت را بصورت های بی تناسب و بی معنایی در آورده اند که صورت اصلی آن را

از میان برده اند. تنها راه چاره این ست که بونی از معنی برده الفاطی را بر این لفظی

و معنوی بهم بست نمایند معنی منظور ساخت. صورتی که انتخاب شده تلفیقی است

از چند نسخه با آنکه تصرف و اصلاح. فعلاً بهتر از این ترکیبی بنظر نمی رسد. زیرا

هم مناسباً لفظی بدان رعایت شده هم توافقی با معنی بیت عربی و فارسی دری است.

مَسْلِي - مخفف مسکین ست داعی گوید. هـی که آمده هزارم رقیب اری می بوی. نمی بینم

اَوْت بچای افناد آمده شاه داعی گوید: نظر لطیف تو هر گه که اوت اعاشق نریندز
کوت که از عام مهمم ملحوظ.

بهرت - بجای بریخت نعل ماضی از ریختن آمده - داعی برهت آورده : که گفت مرغ پر
وز دل تنک میگوئد بلکه او برهت و سووم بشکستن . ها ، زانده بعد از با ظاهراً
نماینده ضمه ماقبل است ولی فردوسی بجای برای ، بهر آئی آورده : جهان را ز بهر خورش
ساختند ز بهر آئی بدیشی نپرداختند . شاید برای هم با ضم با گنه میشده -

مَحَنِّ مَخْفَفِ مُحَمَّدٍ فَعَلَ لَهِيَ اَزْخَنْدِيدِ نَسَبِ چنانکہ داعی چند را بصورت چُن آورد:

اِدَلِ سِرْگِشْتِه چُن و چُن هُوِ تَرِکِ هُوِ کَانَ و بِبِشِ وَاخْدَا .

بگرت. بجای بگرسیت یا بگرید آمده و اینگونه تغییرات در لُحَدَہای محلی بسیار دیده میشود.
یعنی چون مسکین افتاد و بخت آبرویش را بر بخت مردم بر او چند آنکه بگرسیت یا بگرید
خند و او را استهزا مکن۔

عَدَا مَتَى زُرْتُ الْفَقِيَّ أَجَلَكَ فَلَا تُكَلِّمْ حَبِيبِي لَا يَمْلِكُ

متی اسم شرط و بمعنی زمان عام ست .

غَمًّا مَصْدَرُ غَبَّ وَ حَالِ اِنْضِمَّ مَخَاطِبُ سِتِّ .

اَحَلَّ فعل ماضی از باب افعال است .

غَبًا مصدر غَبَّ و حال از ضمیر مخاطب است .
 أَجَلَ فعل ماضی از باب افعال است .
 حَبِيبِي منادای محذوف النداء مضاف به ضمیر متکلم است و در سینه هائی که حبیبك تو
 لَا يَمْلِكُ فعل نفی ثلاثی مجرد از ماده ملال مجزوم در جواب طلب متحرک بحرکت عارضی
 برای امکان ادغام - در فعل مضاعف مفتوح العين فتح و کسر و اگر مضموم العين باشد
 فتح و کسر و ضم جائز است ولی اینجا اختیار فتح باید کرد تا عیبی در قافیه روی ندهد .

یعنی هرگاه جوان را (مقصود شخص معهودی است که مخاطب میخواهد بدیدن او برود) يك روز در میان و با فاصله دیدار کنی ترا بزرگ میدارد پس بسیار بدیدن او مراد است و تا از تو آزرده و دلگیر نشود.

۱۲ نر بسیار آمدن عزت بکاهد چو کم بینند خاطر بیش خواهد

۱۳ عزیزی کت هن آشهر دم ^{پیش} که دیدر ز صلال آرت ^{پیش} از

هن بمعنی هست می آید. و فون زانده ست برای واگیره.

آش. مرگست از هزمه مضمومه بجای او. و ش علامت مفعولی.

دیدر. بجای دیدار آمده داعی گوید: کجاست و دم دوری زو نمی به مردم مه و انتظار توام عمر و امنی پاتن.

رز. بمعنی نیز آمده. داعی گوید: دل مه زش آتش اهر چه بوجله غم عشق، ^{چه} خوا صوفی دل ز رز قلندری میکاند.

آرت. بجای آرد فعل مستقبل شرطی از آوردن است داعی گوید: دلی که غیر منی بدیت صدق میارت اکار چو عینه عین صفا هن غراز مه میپرسد.

پیش از پیش بجای پیش از پیش آمده مراد مبالغه در معنی بسیاری است.

تدکار. لفظ رز تنها در نسخه کتابخانه ملی ملک (طبق یادداشتی که از ابیات محلی آن بدست آورده ام) درست نوشته شده و در نسخه ها دیگر باز نوشته اند یا هم که نخستین حرف و دوم ترجمه میباشند ۱ بجای دیدر یا صحبت نوشته اند یا دیدن که هر دو درست نیست زیرا صحبت کلمه ایست عربی و با داشتن کلمه هموزن و مناسب در فارسی اختیار آن مجوزی ندارد. اما دیدن چون در این لحجه مصدرها هاء با تا و نون (تن) می آید

زنان مشهور

ترجمه و اقتباس دکتر معینیان

شارلوت کورده - قاتل مارا

-۲-

روزهای چهارم و پنجم : شارلوت در پاریس - در ساعت یازده صبح روز پنجشنبه یازدهم ژوئیه دلجان در حیات اداره حمل و نقل ملی پاریس متوقف شد. شارلوت از دلجان پیاده و سرعت درشکه‌ای را صدا زد و آدرس بدست راننده داد :

هتل پرویدانس شماره ۱۷ کوچه ویوا گوستن، درشکه‌چی درحالیکه چمدان كوچك او را پهلوی خود جابجا میکرد راه هتل پرویدانس را در پیش گرفت، درست ساعت ۱۲ ظهر جلو در مهمانخانه توقف کرد. دربان هتل خدمتگزاری را صدا زد و گفت (همشهری) را باطاق مبلة شماره ۷ راهنمایی کن. میدانیم که در همین روز شارلوت برای دیدن مسیو دوپره بکوچه سن توماس دولور خانه شماره ۴۱ مراجعه کرده ولی دریافته است که دوپره در خانه نیست و زودتر از ساعت ۵ عصر نیز مراجعت نخواهد کرد، البته معلوم نیست شارلوت در فاصله این مدت کجا بوده ولی بهر حال سر ساعت ۵ عصر مسیو دوپره را در خانه خود ملاقات کرد و نامه **بارباروس** را بوی داد. نماینده مجلس کنوانسیون او را بگرمی و خوشروئی پذیرفت و وعده داد که سعی خواهد کرد فوراً او را نزد وزیر کشور ببرد و معرفی کند تا وی بتواند درباره شخص مورد نظر یعنی مادام آلکساندرین نزد وزیر شفاعت کند.

شارلوت بعد از ورود پاریس از زبان مسیو دوپره یا صاحب مهمانخانه و یا دیگران دانست که **مارا** به سختی رنجور و نالان است و مبتلا بیک تب سوزان و دهشتناك ناشی از مرض خنازیر (Scrofule) که از شدت و حرارت آن همواره در يك وان حمام بسر می برد و نمیتواند از خانه خارج شود شاید بهمین علت شارلوت در مراجعت به مهمانخانه نقشه‌ای که برای قتل **مارا** کشیده بود تغییر داد زیرا باین نحو دیگر کشتن **مارا** در داخل مجلس کنوانسیون غیرممکن بود پس باید در خانه خود کشته شود اما چگونه ؟

از طرف دیگر مسیو دوپره که بقولش وفادار مانده بود همراه شارلوت بملاقات وزیر کشور رفت ولی وزیر از پذیرفتن او و مصاحب زیبایش خودداری نمود که همین امر کینه و خشم شارلوت را افزون ساخت و با اینکه مسیو دوپره نماینده مجلس از اعضاء فرقه ژیرندن نبود معهذا بسبب دوستی با مسیو **بارباروس** ناگهان مورد سوء ظن قرار گرفته بود و شارلوت نیز در مورد این مرد حیران و اندیشناك بود و میدانست که پس از انجام سوء قصد خواهند دانست که او بعد از ورود پاریس چند مرتبه با این مرد ملاقات کرده در این صورت نابودی پره حتمی خواهد بود و لذا شارلوت با اصرار و ابرام از وی میخواست که فوراً پاریس را ترك و بشهر كان برود و بوی اطمینان میداد که در آنجا دوستانش بخوبی از وی پذیرائی و نگهداری خواهند ولی مسیو دوپره که از نقشه و خیالات وی هیچ اطلاعی نداشت موجبی نمیدید

که این پیشنهاد او را بپذیرد و بالاخره هم شارلوت نه موفق شد او را برفتن به کان قانع سازد و نه گذاشت که حقیقت امر را به حدس و گمان دریابد پس با فکری آشفته و نگران از عاقبت مسیو پره وارد اطاق خود شد و این سطور را نوشت :

«کسان و دوستان من نباید هرگز آشفته و مضطرب شوند هیچکس از طرح من و اندیشه من خبر ندارد. من جوهر حیاتم را باین عنوان درآمیختم تا نشان بدهم که يك دست خیلی ضعیف هم قادر است با فداکاری کامل رهبری کند. ای مردم فرانسه! اگر من در اقدام خود توفیق نیابم باری راه را نشان داده‌ام و شما دشمنان خود را شناخته‌اید، برخیزید، پیش بروید، بگویید.»

روز ششم: تلاش پی گیر - روز شنبه سیزدهم ژوئیه اندکی بعد از ساعت ۵ از بستر خواب برخاست و آدرسی که داشت بدقت هشت تا کرد و بامهارت در زیر لباسش پنهان ساخت و بجانب میدان پالهرویال روان شد که گویا در روز پیش يك دکه کارد سازی را نشان کرده بود. کارد سازی بادی ن طاق نماي ۱۷۷ در انتظار باز شدن دکان چند مرتبه دور میدان و اطراف طاقنماها گردش کرد چون دکه باز شد بدقت يك کارد آشپزخانه انتخاب و خریداری کرد. با کاردی با قبضه از چوب تیره رنگ و حلقه از نقره و جلدی با روکش چرم ساغری. پس از خرید کارد بسمت میدان (ویکتوار ناسیونال) پیروزی ملی، رفت و در آنجا سوار بر درشکه شد و بدرشکه چي گفت: خانه مارا! ولی راننده خانه «دوست ملت» را نمیدانست از راننده دیگر پرسید. او گفت: کوچه کوردلیه، هتل کاهور ۲ شماره ۲۰ و قتیکه درشکه جلو خانه مارا ایستاد ساعت ۹ صبح و هوا گرم و آفتابی بود. شارلوت از درشکه پیاده شد و بدریان خانه که زنی بود بنام مادام دوپن گفت می‌خواهد با (هم شهری مارا) ملاقات کند دربان خشن و سخت گیر با نگاهی خالی از محبت بدختر جوان نگرست و گنت: (هم شهری مارا دیدنی نیست!) شارلوت در برابر کلام قاطع و مصمم او جرأت نکرد اصرار بورزد و در قصد خویش پافشاری کند بناچار از آنجا دور شد و در آن حوالی پرسه زد تا حدود ساعت ۱۱ صبح - دوباره بکوچه کوردلیه برگشت. اتفاقاً در آن لحظه مادام دوپن در پشت در نبود و او توانست بی مانع خود را تا پشت در اطاق مارا برساند و در بزند، زنی باسم مادام سیمون اوراد مصاحب مارا در را باز کرد، از دیدن زن ناشناس آنهم در پشت در اطاق مارا یکه خورد و ناراحت شد و گفت: نه! هم شهری مارا، را نمیتوان دید! شارلوت اصرار ورزید و ابرام آورد. زن دیگر بنام کاترین اوراد خواهر سیمون بیاری وی رسید و تقریباً با خشونت بی ادبانه مانع شدند از اینکه مهمان ناخوانده وارد اطاق شود. شارلوت گفت: من خیلی

۱- دوست ملت نام روزنامه‌ای است که مدیرمسئول و نویسنده آن مارا بوده اولین شماره این روزنامه که طلعه آنست در ۱۲ سپتامبر ۱۷۸۹ و آخرین شماره آن در روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۳ یعنی يك روز بعد از قتل مارا در پاریس منتشر شد که مجموعه کامل آن ۸۲۷ شماره است، این روزنامه از همان آغاز کار بمنتهی درجه افراطی و فتنه انگیز و جنجالی بود و مارا بیرون از قیاس مردم را بقتل و خونریزی تحریک میکرد چنانکه برای تمام کسانی که فقط خودش عقیده داشت که مقصرند و آنان را نسبت بملك و ملت خائن میدانست، درخواست اعدام میکرد چندی بعد این اسم را مردم فرانسه مانند لقبی بخود مارا دادند و در محاورات او را (دوست ملت) می نامیدند.

۲- امروز کوچه دانشکده طب پاریس است و دانشکده طب در محل خانه مارا و هتل کاهور بنا شده است و من آنجا را دیده‌ام.

مطالب جالب و سودمند و فوری دارم که لازم است باستحضار (دوست ملت) برسانم.
اصر را و سماجت بیهوده است شارلوت دانست که واقعاً اصرار بیهوده است، از پله‌ها بزرآمد و مستقیماً به مهمانخانه برگشت در آنجا در اطاق خود اندیشید که با ساختن خائن مصنوعی ممکن است توجه ما را جلب شود در نتیجه این چند سطر را نوشت و با پست برای قربانی خویش فرستاد:

«من از شهرکان می‌آیم. عشق شما بوطن باید شما را علاقه‌مند کرده باشد تا هر توطئه و دسیسه‌ای که در آنجا میشود بشناسید و به چاره‌گری برخیزید.»

سپس نزدیک عصر در ساعت ۶ لباسش را تغییر داد یک پیراهن آبی خالدار و روسری صورتی رنگ انتخاب نمود حتی روبانهای کلاه خود را نیز عوض کرد و مانند جودیت^۱ قهرمان که بجنک هلوفرن رفت عازم رفتن شد ولی قبل از اینکه از هتل خارج و سوار درشکه شود نامه دیگری بمارا نوشت:

«مارا! امروز صبح بشما نامه نوشته‌ام. نمیدانم آیا نامه مرا دریافت کرده‌اید یا نه؟ آیا میتوانم امیدوار باشم که یک لحظه مرا بحضور پذیرید؟ اگر نامه مرا دریافت کرده باشید من امیدوار هستم که مانع از حضور من نخواهید شد و خواهید دید که حادثه تاچه اندازه جالب و شایان توجه است». از مهمانخانه بیرون آمد و سوار شد و بدرشکه‌چی گفت: شماره ۱۰، کوچه کوردلیه درست ساعت ۷ عصر بود که درشکه مقابل درخانه ما را ایستاد. شارلوت پیاده شد و در زد، کسی که برای گشودن درخانه آمد ژانت آشن بود.

ژانت گفت: هم شهری کسی را نمی‌پذیرد.

شارلوت پافشاری میکند و میگوید دو نامه نوشته‌ام و من باید همشهری ما را، را ملاقات کنم. در هین لحظه یکی از کارمندان دفتری و پیک مخصوص که باید نامه‌ها را بامضای (دوست ملت) برساند از راه رسیدند که فوراً اذن دخول یافتند، ولی سیمون او را باخشم فراوان راه ورود را بر شارلوت بسته بود اما او میخواست بهر قیمتی که شده وارد آپارتمان شود زنان محافظ که با بدنهای خود معبر را سد کرده بودند و هرگز چنین مقاومتی را از یک ارباب رجوع تصور نمی‌نمودند، خیلی ناراحت شدند بحدیکه دربان فریاد زد:

«هرگز چنین وضعی اینجا دیده نشده! بشما میگویند که از اینجا بروید باید بروید». کار این گفتگو و مجادله بالا گرفت بطوریکه مارا که در پس سومین اطاق در میان وان مخصوص خود نشسته بود پرسید چه خبر است؟ مادام سیمون از اطاق نهار خوری و سپس از اطاق دفتر عبور کرد و باو گفت یک زن جوان تاکنون دو مرتبه باینجا آمده و میگوید دو نامه نوشته و اصرار دارد که با دوست ملت ملاقات کند. ما را دستور داد: او را داخل کنید. مادام سیمون برای ابلاغ امر بیرون رفت.

صیاد و صید رویا رو - اندکی بعد دختر جوان وارد اطاق کارما را شد، اطاقی که بوی راكد و متراکم آن گلوی هرتازه وارد را می‌گرفت. در این اطاق ما را بر چهارپایه‌ای در میان وان حمام نشسته و سرش را با دستمالی آغشته بسر که بسته و بکار تحریر مشغول بود.

۱- جودیت یک زن قهرمان یهودی است که برای نجات شهر خود یکی از سرداران بخت‌النصر را (Labucodonasare) بنام هلوفرن (Holopherne) فریب داد و غافل کرد و در هنگام خواب گردن زد.

شارلوت که بآرامی نزدیک میشد و با نگاه آلوده بخشم و یزازی ویرا و رانداز کرد و با ژست مخصوص در کنار وان قرار گرفت اکنون شارلوت رویا روی مارا نشسته است . مادام سیمون یا در اثر يك حس غریزی که خطر را پیش بینی میکند و یا بعلت حسادت زنانگی آسیمه سر وارد اطاق شد ولی با اشاره مارا برگشت و آن دو تنها ماندند ، شارلوت سرسخن را باز کرد و گفت من آمده‌ام تا با شما ازطغیان و شرارت و هرج و مرج در شهرکان گفتگو کنم و تصور میکنم خبرهائیکه بشما داده‌ام واقعاً اساسی است و مهم و این شهر بعد از ورود نمایندگان بسختی منقلب و آشفته شده است .

مارا - کی؟ این تبعید شدگان دار و دسته ژیرندن؟ این خیانت کاران؟ این بندگان پست و حقیر دشمنان ملت را میگوئید؟ اینها چند نفرند؟
- هیچده نفر.

- اسامی این هیچده تن را میخواهم .

شارلوت برای اینکه توجه مارا ، را بیشتر جلب کند با زیرکی از پاسخ مستقیم باین سؤال تن زد و گفت : بعد از چند روز دیگر تحریکات و توطئه‌ها افزایش خواهد یافت زیرا شهرستانها میخواهند پاریس را گرسنه نگهدارند و آنرا محاصره کنند هم اکنون مشغول جمع آوری سپاهیان داوطلب هستند و در اندک مدتی ممکن است پپای تخت حمله کنند.
مارا - من اسامی این هیچده تن را فوری میخواهم .

شارلوت که تمام حواس و توجه مارا ، را روی مخالفان سیاسیش تمرکز یافته دید برای انصراف بیشتر او از هر گونه تصور دیگری شروع به نام بردن کرد، اول نام بارباروس و سپس اسامی دوستان دیگرش را یکی را بعد از دیگری برشمرد و ساکت شد و منتظر فرصت نشست . از شنیدن این اسامی چشمان زرد رنگ آن جانور مخوف برقی زد و چون درنده‌ای گرسنه بچهره شارلوت خیره شد و گفت: بسیار خوب! در چند روز آینده همه را در پاریس تسلیم گیوتین خواهیم کرد .

در این هنگام شارلوت از جای خود برخاسته بود ، بی هیچ لرزش و هراس ، کارد را چون برق از میان روسری و گیسوان خویش بیرون کشید و در يك گردش چشم تا دسته درقلب مارا کاشت : مارا ، فریادی رعد آسا بر کشید که تمام ساکنان آپارتمان آن فریاد را شنیدند ، وقتی که مادام سیمون وارد اطاق مرد محتضر شد او هنوز خرخر میکرد وزیر اب میگفت : «بدادم برس دوست خوب مهربان من!»

فواره از خون دید که به قطر يك انگشت از سینه مارا جستن میکند و روی دیوارها و کف اطاق پاشیده میشود: شاهرگ قلب قطع شده بود!

مادام سیمون با یاری خواهر ، جسم نالان و خسته مارا ، را از آب خون آلود وان بیرون کشید و باطاق بزرگ انتقال داد. مارا تا آن دم شناسائی خود را از دست نداده بود ، يك جراح دندان ساز که در خانه خود بود از فریاد و شیون مادام سیمون که تا پایان کوچه شنیده میشد

۱- این وان بشکل يك لنگه جوراب ساخته شده که بیشتر از نصف آن را آب گوگرد و مواد دیگر فرا گرفته بود و در ته آن چار پایه کوچکی نصب کرده بودند که مریض میتواندست براحتی روی آن بنشیند و بکار روزانه اشتغال ورزد.

از حادثه خبردار گشت و فوراً بیالین خسته فراز آمد و بمعاینه زخم پرداخت . مارا میخواست سخن بگوید اما نتوانست زبان خود را بجنباند، هرجنبش نبض، بالین و بستر را از خون تر میکرد . سرانجام دم واپسین برکشید و جان تسلیم نمود.

شارلوت آرام و ساکت است. در خلال این مدت شارلوت کارد را در کف اطاق حمام افکند و بآرامی از آنجا وارد سرسرا شد در این محل یکی از محافظان با ضربه شدید صندلی، که بسرش زد او را گبیج کرد و بزمین افکند سپس در حالی که از هرسو یاری میخواست روی شارلوت خم شد و دو دستش را از پشت بست و او را بسمت اطاق بزرگ بجلو راند در آن اطاق که سالون منحصر و زیبای آپارتمان بود از شارلوت بازرسی بدنی کردند او آرام و بی احساس و ساکت ایستاده بود زیرا وظیفه و تکلیف خویش را انجام داده بود ، او گمان میکرد با این عمل فرانسه را از يك کشتار نجات داده است با صدائی مطمئن و تقریباً آمیخته بغرور خطاب بکسانیکه سالون را پر کرده بودند گفت :

«آقایان ! هیچ نترسید ، شما را متهم نخواهند کرد این منم که مارا ، را کشته ام». دو باره او را واریسی کردند و چون در اثر کشمکش با مأمور محافظ شال گردن و واریسی او افتاده و نامرتب شده و قسمتی از سینه او نیز برهنه مانده بود اجازه خواست تا خود را مرتب کند ، دستش را گشودند با خونسردی آرایش خود را ترمیم کرد چون طناب مچ دستش را مجروح کرده بود قبل از بستن دستکش هارا در دست کرد .

خبر سوء قصد بسرعت انتشار یافت . زنان بیکار و ولگردان کوچه های اطراف سراسر آپارتمان و کوچه مقابل را پر کردند همه بصورت شارلوت تف میکردند و باو ناسزا میگفتند و او با صدای آرام میگفت : « من بعهدم وفا کردم و مأموریتم را انجام دادم بقیه را دیگران انجام خواهند داد » .

درین موقع کمیسر پلیس موج جمعیت را شکافت و وارد آپارتمان شد و هنوز ساعت به هشت بعد از ظهر نرسیده بود که اولین استنطاق مقدماتی را شروع کرد و چون بهویت قاتل پی برد گفت : عجب قاتل ، شارلوت کورده دارمون است ! مطمئناً این جنایت دست اشراف است .

هنوز مدتی نگذشته بود که جمعی از نمایندگان مجلس کنوانسیون بمأمور پلیس ملحق شدند یکی از آنان بنام شابو فریاد زد : بدبخت ! تو سرت را زیر گیوتین خواهی داد ! من این را خوب میدانم . وقتی که مسیر شابو نماینده مجلس و کشیش سابق ساعت شارلوت را گرفت او خندید و بطعنه گفت : آقای نماینده مجلس گویا فراموش کرده اند که کشیشان کاپوسن با فقر و تهی دستی پیمان بسته اند ؟! شابو شانه بالا انداخت و برای انصراف از موضوع پرسید : چگونه توانستید دشنه را درست و مستقیم در قلب مارا بزنید ؟ جواب داد ! خشم و نفرتی که در وجودم برانگیخته بود بخوبی راه را بمن نشان داد . بقیه دارد

اسناد تاریخی



مظفرالدین شاه که درباریان را
از آذربایجان به همراه آورد، از درباریان
پدرش (ناصرالدین شاه) غافل نبود.
نامه اول که بخط و امضای خود او
است و نامه دوم که بامضای اوست راجع
است بمرحوم میرزا حسین خان احتشام
حضور جد آقای محسن فرزانه

حضرت میرزا حسین خان
سلطنت
شاه در آذربایجان
۱۳۱۶
تاریخ

جناب رفیع الجود
درک میرزا بهر بهانه
بخش خوب بهت کرد
کینه و مدینه رجوع
۱۳۱۶

تلفن

پیوسته وقت کار

با زنگ خود ترا تلفن درد سر دهد
چندانکه گاهگاه
گوئی زیان ز سود بسی بیشتر دهد

هنگام گفتگو

ناگاه بی اجازه دود در کلام تو
گستاخ بی ادب
نه از تو باک دارد و نه از مقام تو

گر بهر هر کسی

این بهترین وسیله پیغام دادن است
از بهر ناکسان
آسان ترین طریقه دشنام دادن است

از يك پیام خوب

گر لحظه ای نشاط ترا بیش میکند ،
از صد پیام بد
حال ترا تباه ز تشویش میکند

ناگاه زنگ او

از خواب خوش به نیمه شب میپراندت
با چشم پر خمار
از تخت جانب تلفن می کشاندت

نمره است اشتباه

و آن شخص جای معذرت از اشتباه خود
غرد بسوی تو
یعنی بگردن تو گذارد گناه خود

گاه افتد اتفاق

کز بس دلت بخشم ز هذیان او بود

خواهی که بگسلی

آن سیم را که همچو رگ جان او بود

خیزد نوای زنگ
و آنکه مرا بگوش زگوشی رسد صدا
گوید کنید صبر
کاید فلانی و بزند حرف با شما

گوشی بدستم است
وز انتظار گشته دگر طاقتم تمام
يك ربع طی شده است
با من کسی هنوز نگردیده همکلام

آن مرد خود پسند
اینسان ز کار خویش مرا باز میکند
وز رندی زیاد
آنگونه وقت خویش پس انداز میکند

هر چند بهر ما
گاهی قضیه تلفن وحشت آور است
او باز هر چه هست
از رادیو و یا گرامافون نکوتر است

مانند رادیو
يك حرف را نمیبرد اندر صد انجمن
یا همچو ضبط صوت
پیوسته نیست در پی تکرار يك سخن

با گوش خویشتن
عمری چه رازها که زمردم شنفته است
لیکن بهیچ روی
ز آن رازها بمردم دیگر نگفته است

محرم تر از همه است
زیرا ز فاش کردن رازت حذر کند
اسرار جمله را
زین گوش خویش گیرد و ز آن گوش در کند

ابوالقاسم حالت

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

زین الاخبار

تألیف

ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود گردیزی

در حدود ۴۴۲ - ۴۴۳ هجری قمری

از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق

استاد عبدالحی حبیبی رئیس انجمن تاریخ افغانستان

و استاد دانشگاه کابل

در ۳۶۲ صفحه - بقطع بزرگ - خط نستعلیق خوانا - و تجلید عالی

بها پنجاه تومان

در تاریخ غزنویان دو کتاب بسیار معروف معتبر است که مؤلفین آن هردو، وقایع آن عصر را که خود شاهد و ناظر بوده‌اند نوشته‌اند و این دو کتاب را اهمیت و اعتباری خاص است: یکی تاریخ بیهقی است و دیگری زین الاخبار گردیزی. تاریخ بیهقی مشروح وقایع و حوادث عصر سلطان مسعود غزنوی است. اما تاریخ گردیزی، در تاریخ ایران و خلفا و حکام اسلام و دیگر مباحث است که به اختصار و اجمال تدوین شده.

در این کتاب وقایع دوران شاهنشاهی ایران از کیومرث تا انقراض شاهنشاهی ساسانیان (هم بدان‌سان که در شاهنامه است) یاد شده، و از احوال پیغامبر اسلام و خلفا و امویان و عباسیان تا نیمه قرن پنجم سخن رفته، و حوادث دوره طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان تا عصر مودود بن مسعود بن محمود بن غزنوی که معاصر با مؤلف بوده ثبت افتاده است.

قسمت تاریخی کتاب در هفت باب است و دوازده باب دیگر در مباحث گوناگون از اعیاد و معارف ایرانیان و تریاسان و جهودان و هندوان و رومیان و غیره است که هر باب مشتمل بر معلوماتی و اطلاعاتی جالب توجه می‌باشد، و بنظر بنده باب هفتم از ابواب دیگر مفیدتر است که مؤلف وقایع عصر خود و دو قرن پیش از عصر خود را شرح داده که می‌توان آن را خبرهایی درست شمرد. در این فصل جدولی از حکمرانان عرب و ایرانی بعد از فتح ایران و

نام و مدت حکومت هریک یاد شده که بسیار ممتنع است. از این جدول باندک توجه می‌توان دریافت که فرمانروایان عرب نژاد تا زمان هارون الرشید که فضل بن جعفر برمکی را به حکومت خراسان گماشته (چنانکه در تاریخ بیهقی در ضمن داستانی آمده است) ۴۲ تن بوده‌اند، و بعد از آن تازهور طاهریان پنج تن حکومت یافته‌اند، و از آن پس استقلال گونه طاهریان است و صفاریان و سامانیان و سپس غزنویان... مؤلف کتاب از مردم گردیز است، و گردیز ایالتی است واقع در جنوب شرقی کابل که تا کابل ۱۲۲ کیلومتر فاصله دارد، ولی ظاهراً مؤلف بیشتر اوقات در غزنین اقامت داشته است.

قسمتی از ابواب این کتاب را قبل از مستشرقان روسی و مجاری بطبع رسانده‌اند و متن کتاب نیز بطور ناقص در برلین و طهران بچاپ رسیده از روی دو نسخه‌ای که در کمبریج و اکسفورد انگلستان محفوظ است، و جز این دو نسخه تا کنون نسخه‌ای دیگر از این کتاب کشف نشده است.

آنچه نسخه بنیاد فرهنگ ایران را از دیگر نسخه‌ها ممتاز می‌دارد و اعتبار تمام می‌بخشد، اولاً چاپ تمام ابواب کتاب است بی‌هیچ کسر و نقصان، ثانیاً تصحیحات و تعلیقات بسیار با ارزش و عمیق استاد عبدالحی حبیبی دانشمند جلیل افغانستانی است که خوانندگان مجله یغما مخصوصاً به روش تحقیق و تتبع وی آشنائی دارند. ثالثاً زیبایی خط خط نستعلیق خوانا و صحافی و تجلید آن است و باری نسخه‌ای از هر جهت آراسته و با ارزش.

استاد عبدالحی حبیبی منای را که شاید مؤلف زین الاخبار از آنها استفاده کرده باشد یافته، و مؤلفینی هم که بعدها از این کتاب بهره برده‌اند نام برده، و در تصحیح متن مغلوپ به همه منابع معتبره رجوع فرموده، و مخصوصاً در تنظیم جداول کتاب که بسیار ممتنع و سودمند است رنج برده، و با افزودن تعلیقات و فهرست‌ها و حواشی و توضیحاتی که همگان را بهره می‌بخشد کتابی بسیار نفیس و بسیار ارجمند به پیشگاه صاحب نظران جهان ادب عرضه داشته است.

درباره این کتاب مرحوم علامه قزوینی و مرحوم سعید نفیسی هریک مقاله‌ای مرقوم داشته‌اند که برای تکمیل فایده این هر دو مقاله نیز در پایان کتاب نقل شده است. به دانشمندان و ادیبان و محققان توصیه می‌شود که از تهیه این تألیف نفیس غفلت نفرمایند. توفیق استاد محترم عبدالحی حبیبی را در نشر چنین آثاری از خداوند تعالی مسئلت داریم، و به بنیاد فرهنگ ایران در نشر اینگونه آثار درود می‌فرستیم.

- ۱- استاد بزرگوار خلیل‌الله خلیلی سفیر کبیر دولت پادشاهی افغانستان درجده - که هفته گذشته در دفتر مجله یغما سرافرازمان فرمودند - در باره آثار تاریخی گردیز، اطلاعاتی دقیق دارند و امید است به مجله یغما بفرستند.
- ۲- به خط یکی از کاتبان معروف افغانستان.

احتیاجات و سوالات توضیحات

استاد عزیزم ، آقای یغمائی

در شماره گذشته مجله یغما راجع به این بیت سعدی :

هزار بادیه سهل است با وجود تورفتن و گر خلاف کنم سعد یا بسوی تو باشم

سؤالی شده بود که آقای استاد واجد از شیراز پاسخ فرموده بودند.

تعبیر دور و دراز ایشان که به دو نحو صورت گرفته بود مرا به تعجب افکند . نظر ناچیز من مفهوم شعر مانند اکثر شعرهای سعدی ، صریح و روشن است ؛ و محتاج به تعبیرهای پیچیده نیست . نخست باید گفت که در خطاب سعدی به معشوق کمترین تردیدی روا نیست ؛ زیرا در هر هفت بیت غزل (سعدی فروغی) خطابش به معشوق است و سیاق فکر و عبارت نیز آن را تأیید می کند و اما مفهوم شعر :

هزار بادیه همراه تو پیمودن کار آسانی است چرا که در این بادیه ها راه را گم کنم ، تو همراه منی و غرض حاصل است.

بادیه چنانکه می دانیم بیابان بی آب و علفی است که در آن احتمال گم شدن زیاد است و خود سعدی در بیت ذیل نیز این معنی را از آن می گیرد :

به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل و گر مراد نیایم ، بقدر وسع بکوشم

پس سعدی در بیت مورد بحث ، به سرزمینی پای می نهد که خطر گم شدن و جان باختن در آن است . ولی چه باک ؟ اگر «خلاف کرد» یعنی از راه دور افتاد ، این سعادت را خواهد داشت که در کنار معشوق خود باشد . « بسوی بودن » در اینجا بمعنی « در جوار بودن » است . سعدی در این کلمه ایهام زیبایی به کار برده ، یعنی دو معنی «کنار» و «جانب» را در کلمه سوی منظور کرده . در مفهوم دوم ، بسوی کسی یا چیزی روی کردن یعنی او را مقصد و منظور خود قرار دادن ، و چون هر کس به راهی روی می نهد ، سوئی را در نظر دارد ، شاعر می خواهد بگوید که سوی من توئی ، هدف من توئی ؛ پس اگر هم گم شوم زیانی ندیده ام ، چرا که مقصد خود را در کنار خود دارم ؛ حتی بیراهه ، راه من است ؛ حتی گم شدن ، به مقصد رسیدن من است .

م. ع. اسلامی ندوشن

فرخ جاوید - نیاوران - شمیران :

... دیروز برای یکی از مشترکان مجله شما و همکاران اداری من يك شماره از مجله وزین یغما آورده شد . البته مجله در يك لفاف کاغذی قرار داده شده بود تا کثیف و پاره نشود - که البته همین موضوع ابتکار قابل توجه و تقلیدی است .

من مجله شما را گهگاه میخرم و از مطالب جالب و ارزنده آن لذت می‌برم و به شما بخاطر اداره چنین مجله‌ای شادباش می‌گویم. ولی در اینجا می‌خواهم کمی انتقاد کنم تا بلکه چنین مجله وزینی کاملاً بدون عیب باشد. البته انتقاد من مربوط به خود مجله نیست، بلکه این لفاف کاغذی مجله است که قابل انتقاد است.

روی لفاف کاغذی مجله شما عیناً چنین نوشته شده است:

یغما

مجله ماهانه: ادبی، اجتماعی، هنری، تاریخی،
تهران - خیابان شاه آباد - کوچه ظهیرالاسلام - تلفون ۳۰۵۳۴۴
جناب آقای
هرگاه مجله در نیمه هر ماه نرسید بی‌فاصله اطلاع دهید؛ تغییر محل
اقامت را نیز.

باین کلمات بالا کاملاً دقت کنید و ببینید که چند اشتباه کوچک و بزرگ در همین وجود دارد.

۱- در سطر اول، کلمه «تاریخ» اشتباه است و باید «تاریخی» باشد.
۲- در سطر اول، بعد از کلمه «تاریخ!» گذاردن کاما (ویرگول) کاملاً اشتباه بوده و اصولاً زائد است. بهتر است بجای این کاما (،) يك نقطه معمولی (.) بگذارید.
۳- در سطر دوم، واژه «تهران» اشتباه است و بهتر است «تهران» نوشت. البته صحیح است که آنرا با ط هم می‌نویسند ولی تصدیق کنید که بویژه در سالهای اخیر نوشتن آن بصورت معرب کم‌کم متروک شده و همه‌جا آنرا با ت می‌نویسند. نوشتن کلمه «تهران» (با ط) بهمان اندازه زشت و ناخوشایند و غلط است که «ایطالیا» و «اطریش» و «امپراطوری» و نظائر آن بجای «ایتالیا» و «اتریش» و «امپراتوری». شمارا بخدا بیایید لااقل تا آنجا که می‌توانیم فارسی بنویسیم نه عربی. وظیفه شما بعنوان مدیر يك مجله «ادبی» از دیگران دقیقتر و پرمسئولیت‌تر است.

۴- در سطر دوم، واژه «تلفون» اشتباه و غیرمصطلح بوده و «تلفن» درست و مصطلح است.

۵- گذاردن دو واژه «جناب آقای» بنظر اینجانب لازم نیست. زیرا که اولاً مسلماً تمام مشترکان شما آقا نیستند و مثل همین يك مورد بخصوص (همکار اداری من) گروه زیادی از مشترکان شما خانم می‌باشند. آنوقت مجسم کنید که نوشتن مثلاً «جناب آقای ژاله تهرانی» چقدر ناخوشایند می‌باشد. ثانیاً در عصر ما که حتی القاب مهندس و دکتر کنار گذاشته میشود، بودن لقب «جناب» کاملاً بیمورد می‌باشد.

۶- در سطر آخر، کلمه «بی‌فاصله» غیرمصطلح است و بهتر است بجای آن از واژه «فوراً» و از آن بهتر و زیباتر از واژه «بیدرنگ» استفاده گردد.

۷- در سطر آخر، عبارت «تغییر محل اقامت را نیز» بسیار سبک بنظر میرسد.

البته میتوان گفت که از نظر اصولی درست است، ولی عبارتی است که بهیچوجه مصطلح نمی باشد.

در هر حال امیدوارم انتقادات من سبب رنجیدگی شما نشده و بالعکس باعث توجه شما و رفع آن ها گردد. با تقدیم احترام.

مجله یغما: از توجه و دقت و عنایت شما امتنان بسیار است. در اشارات يك و دو کاملاً حق با شماست. در قسمت سه و پنج نیز می توان تاحدی حق را با شما دانست. در ماده چهارم بی تفاوت است و شاید تلفون را با واو نوشتن بهتر باشد که به فتح و کسر فا خوانده نشود. در اشارت ششم بی فاصله رساتر و مفهوم تر از کلمات دیگر است در این مورد. در نکته ششم نه تنها ترکیب عبارت سبك، بل بی لطف نیست.

بار دیگر از توجه و دقت شما سپاس گزارم و ای کاش اشتباهات مجله همین بود.

سید علی اکبر معزی - معلم فرهنگ فسا :

... دستور نویسان زمان فارسی اضافه را با قسامی تقسیم کرده اند که استاد ارجمند جناب دکتر معین (که خدایش شفا دهد) همه را در صفحه ۱۳۰ اضافه بخش دوم چنین خلاصه فرموده اند.

۱- اضافه اختصاصی (تخصیصی-ملکی) ۲- بیانی ۳- افترائی ۴- توصیفی ۵- تشبیهی ۶- استعاری. « بعد مرقوم داشته اند.

« اضافه اختصاصی آن است که اختصاص را برساند و اضافه ملکی آن است که ملکیت را برساند. سپس ایشان در همان کتاب فرق بیان اضافه ملکی و اضافه تخصیصی را بنقل از دستور پنج استاد (با اصطلاح اختصاری ایشان قبضی) که این فرق را « توضیح دقیقتر » از سایر توضیحات میدانند آورده اند که :

« فرق میان اضافه ملکی و تخصیصی آن است که در اضافه ملکی مضاف الیه انسان است و شایسته و قابل مالکیت و در اضافه تخصیصی مضاف الیه غیر انسان و قابل و شایسته مالکیت نیست، مانند کتاب یوسف. خانه بهمن (برای اضافه ملکی) و زین اسب و در خانه (برای اضافه اختصاصی) »

و بر طبق همین تعریف دستور نویسان دیگر ترکیباتی مانند - پدر من - پسر تو - دختر او - غلام حسن را نیز اضافه ملکی خوانده اند.

این جانب ضمن بررسی اقسام اضافه در دستور های زبان فارسی و مشاهده ترکیبات اضافی در متون و نوشته ها بترکیباتی نظیر ترکیبات زیر برخورد ام: دخت افراسیاب - مادر موسی - سام نیرم - بوعلی سینا - پورپشنگ - پسر من - غلام او - خلف بانو - عیسی مریم - خدای من - فردوسی ما - سعدی شما - مجنون لیلی (در گلستان آمده است : اگر مجنون لیلی زنده گشتی) - نمرود ابراهیم - فرعون موسی (یعنی فرعون زمان موسی و نمرود زمان ابراهیم) و مانند و نظائر اینها.

که متوجه شدم بین این ترکیبات وجوه مشترکی موجود است که میشود همه را یکجا

جمع کرد و بر آنها نامی گذاشت تا قسم جدائی از اضافه را تشکیل دهند، زیرا همانطوریکه استحضار دارید و در تعریف آمده است در اضافه ملکی شرط ملکیت است و شرط ملکیت و شرط ملکیت تصرف در مملوک است و حال آنکه در ترکیباتی مانند: پسر من، دختر او، دختر افراسیاب، فردوسی ما، خدای من، مادر موسی و مانند آنها مالکیت و تصرف بآن معنی نیست که بشود آنها را اضافه ملکی خواند چنانکه بعضی چنین کرده اند.

و نیز بعضی را مانند: فرعون موسی - نمرود ابراهیم - مجنون لیلی ابدأ در دستورهای نیاورده اند یا فدوی ندیده است و تنها بعضی از دستور نویسان ترکیباتی مانند: بوعلی سبنا، اردشیر بابک و موسی عمران را اضافهٔ ابنی یا پسر نامیده اند در حالیکه ترکیباتی مانند خلف بانو و عیسی مریم سرشان بی کلاه مانده است.

لذا همانطور که عرض شد چون بین همه این ترکیبات که ذکر شد و نظائر آنها که در زبان فارسی هستند وجوه مشترکی بچشم میخورد که دو وجه آنها که روشن ترند عبارتند از:

۱- مضاف و مضاف الیه هر دو عاقلند

۲- بین مضاف و مضاف الیه و بالعکس پیوستگی و علاقه‌ای موجود است چه مانع دارد که همه را زیر عنوان يك نوع اضافه که تعریف آن چنین باشد:

اضافه ... (نام این نوع اضافه را میشود. اضافهٔ پیوستگی، تعلقی، و... ارتباطی گذاشت) اضافه‌ای است که بین مضاف و مضاف الیه که هر دو عاقلند پیوستگی یا علاقه‌ای موجود باشد یا بتعبیر دیگر:

هر گاه بین مضاف و مضاف الیه که هر دو عاقل باشند ارتباطی موجود باشد آنرا اضافه... مینامند. ضمناً توجه آن جناب را بمطالب زیر معطوف میسازد.

۱- البته تعبیر عاقل بجای انسان از آنجهت است که مضاف در **خدای من** انسان نیست.

۲- اسم این نوع اضافه اگر بنظر آن استاد ارجمند پذیرفته شود میتوان یا پیوستگی یا تعلقی یا ارتباطی و یا هر اسم دیگری که دلالت بر آن داشته باشد گذاشت.

در پایان از این که وقتتان را گرفتم پوزش می‌طلبم و امید عفو دارم و از بدی خط و طرز نگارش نیز معذرت می‌طلبم که «العند رعد کرام الناس مقبول» ارادتمند و شاگرد شما. سید علی اکبر معزی. معلم فرهنگ فسا

مجلهٔ یغما - با تأسیس فرهنگستان ایران اتفاق نظر آموزشیان تأمین می‌شود. همین

نامه هم مورد بحث قرار خواهد گرفت. ان شاء الله.



وزارت فرهنگ و آموزش عالی

درستور استیضاح

در نشریات و مجلات

در ارد و مجلی خانکه

لبر ۲۰۱۷

نیت ۵/۵ میاشت ۱۳۴۶

مل

دانشمندان گرامی و فاضل ارجمند آقای حبیب یغما

مدیر مجله "شریفة" یغما - تهران

نشریه "وزیرین و سودمند شمادر کشور ما خوانندگان فراوان داشته و از مطالعه مضامین دلچسپ و اشار ارزنده نویسندگان گرانمایه کشور همایه ورا در ما بیا علاقه کامل استفاده معنوی بعمل می آوریم خواهستم بدینوسیله با ارسال يك شماره از (مجله "اردو") اوركان رسمی ارتش افغانستان مناسبات فرهنگی و ملاحظه دوستی خویش را با آن جریده زیبا و موثر استوار ساخته و از عواطف صمیمانه همکاران مطهر ما تی و مطالعه نشریه شما بصورت تبادله بر خوردار شویم .

امید است این مأمول ما مورد قبول و اجابت جناب شما واقع گردیده و با ارسال نشریه "خویش بادرس" (مطبعه دفاع ملی افغانستان - کابل - مجله "اردو") بر مامت گذارند - ضمناً احترامات و تعظیفات صمیمانه ما را با آن دوست عزیز و همکاران گرامی جریده "خویش تقدیم خواهند فرمود - با عرض حرمت .

مدیر عمومی نشریات

دکتر وال - حاجی احمد علی افضل ناصر

مجله یغما: درج این نامه خصوصی شاید از ادب و انسانیت نباشد ولی این افتخار و سرافرازی عظیم را چشم پوشیدن نتوانستیم. یاد دارم که جناب سید حسن تقی زاده می فرمود: در زمانی که وزیر بودم گاه گاه مرحوم رضاشاه پهلوی به هیئت دولت می آمد و با حضور او مطالب کشوری طرح می شد. روزی نامه ای که دولت افغانستان درخواست اعزام مستشار فرهنگی از ایران کرده بود مطرح شد. رضاشاه فرمود مستشار فرهنگی یعنی چه؟ فرهنگیان دانشمندان

ایران مستخدمین افغانستان اند ، بهترین استادان ایران را بفرستید نه به عنوان مستشار بل به عنوان مستخدم و خدمت گزار چه دستور شاهانه ای !
 آقای مدیر ، مجله یغما از خودتان است ، من در طهران بنده ای هستم خدمتگزار کسی به فرمانبر خود چونین نامه ای نمی نویسد مگر انسانی بزرگوار چنان که شما هستید .

ع - فرزبور - شیراز :

...دفاع شما از «شاهنامه» در شماره اخیر «مجله یغما» قابل تحسین بود و بعقیده من اگر این مبحث بیشتر دنبال می شد نسل جوان بهتر میتواندست به ارزش «ملی» و «معنوی» این اثر بزرگ پی برد . زیرا «شاهنامه» با همه شهرت و محبوبیتی که دارد بیشتر جنبه داستانی و هیجانی آن در نزد عموم مورد توجه میباشد در صورتیکه آنچه این کتاب را گرامی ساخته تنها «داستانهای حماسی» آن نیست بلکه زبان و عظمت قدرت بیان «فردوسی» را در بوجود آوردن يك اثر جاودانی که زبان «ملی» ما را زنده داشته نیز نباید از نظر دور داشت .
 و این همان چیزی است که متأسفانه کمتر به آن توجه شده . بنابراین توجه امثال جنابعالی و افتتاح باب گفتگو در باره این اثر ارزنده «ملی» بسیار پسندیده و قابل قدردانی است .
 بهمین اعتقاد من هم میخواستم نظر خودم را در پیرامون نوشته های جنابعالی بعرض برسانم ولی باز اندیشیدم که صفحه های «یغما» همان بهتر که در اختیار خامه های سودمند و افکار سودبخش باشد تا عموم دوستداران ادب از نتیجه دانش و تحقیقات صاحب نظران قوم و اهل اطلاع متمتع و از خوان ینمائی که بیدریغ گسترده آید بهره مند گردند .

اما با وجود این عقیده بی مناسبت ندیدم نظر خودم را درباره این بیت :
 «اگر زندگانی بود دیر باز در این «دیر» خرم بمانم دراز»
 که چندین سال قبل نیز بدان برخورد کرده بودم بعرضتان برسانم باشد که در پیشگاه صاحب نظران مقبول افتد .

بعقیده من کلمه «وین» که در چاپ تصحیحی دانشمندان «شوروی» چاپ شده همانگونه که فرموده بودید درست نیست زیرا هر چند «وین» بمعنی «انگور» است و همین کلمه فارسی است که اینک هم در زبان انگلیسی با مختصر «لهجه» بمعنی «شراب انگور» میباشد ولی در بیت مورد گفتگو بهیچ روی جای این «کلمه» خوش نیست و مفهوم مطلوب دست نمیدهد .
 نظر دیگر نیز که احتمالاً در هر دو مصراع «دیر» قصد شده باز قابل پذیرفتن بنظر نمیرسد .

اما کلمه «دیر» را با توضیحی که جنابعالی داده اید میتوان پذیرفت با این وسواس که چون «دیر» بمعنی «صومعه» و «جایگاه اعتزال» است محلی برای خرمی ندارد و این کلمه بیشتر در موارد گله و نارضائی از اوضاع دنیا بکار رفته «دیر خراب» یا بهمان چند صورتی که مرقوم فرموده بودید بیشتر در آثار شعرا دیده شده و اصولاً هم نباید دیر جای آبادانی و خرمی باشد . پس پذیرش کلمه «دیر» در آن بیت نیز از تردید جدا نیست ولی کلمه دیگر هست که با صفت «خرمی» میتواند سازگار باشد و آن کلمه فارسی و زیبای «ویر»

است که بمعنی یاد، یادبود و خاطره می باشد. و من در چند جا از روستاهای فارس خود شنیده ام که این کلمه بمعنی «هوس و آرزو» یا درست بجای «ویار» بکار برده میشود. شاید هم اصلاً کلمه «ویار» که نزد خانمها معروف است شکلی از همین کلمه باشد.

پس اگر بگوئیم قصد شاعر «خاطر خرم» بوده حرفی بیهوده نیست و بسیار هم دیده شده که در نوشته های خطی (و) را بدون تفاوت به شکل «د» نوشته اند و دور نیست که کاتب کلمه «ویر» را «دیر» نوشته و آنکه «وین» گمان کرده نیز از يك چنین اشتباهی گمراه شده است.

حال اگر این نظر را پذیرفته باشید بیت مورد بحث را میتوان بدینصورت پذیرفت:

«اگر زندگانی بود دیر باز در این «ویر» خرم بمانم دراز»

یعنی در این خیال و خاطره خرم بمانم دراز شاید هم دراصل «بدین ویر خرم» بوده.

مجله یغما - این هم وجهی است، نام خانوادگی نویسنده محترم را هم نتوانستیم خواند. نکند نامی معمول باشد و ما را دست انداخته باشند!

فخرالدین مکی نژاد - طهران :

... در ضمن مرور مقاله «دولت بی خون دل» که در صفحه ۲۰۱ شماره تیرماه ۴۶ خواندم که مولد مظفر جمع در یکی از دهات کوبان در خراسان می باشد بده جلنا باد. و در حاشیه باستناد مراجعه به معجم البلدان توضیح داده شده که کوبان بالضم والباء موحد و آخره نون از قراء مرواست و حدس زده شده که بر فرض صحت نسخه لباب، کوبان همان قریه مجاور مرو می باشد. اخیراً در نامه آستان قدس شماره ۲ و ۳ دوره هفتم در مورد (آثار تاریخی جویین و رجال آن) آقای عبدالحمید مولوی باستناد جلد دوم معجم البلدان صفحه ۱۸۱ راجع به جویین چنین نوشته اند «جویین: تسمیها اهل الخراسان گویان فریت فقیل جویین» و ایضاً صاحب لباب الالباب در شرح حال صدر اجل ملک السادات نیشابوری که مستوفی نیشابور بوده و سفری از نیشابور به اسفرائین میرفته گوید در اثناء راه این رباعی را گفته:

تارنج در این زمانه آئین آمد گوئی که برای من مسکین آمد

از جور سپهر سبزه وار این دل من گویان کوبان به اسفرائین آمد

و اضافه نموده است که سبزوار و اسفرائین و گویان سه ولایت است سخت نیکو نشان داده است هر چند از راه طبیعت بیان می کرده اما سخت مطبوع افتاد.

بنابر مراتب بالا کوبان مندرج در مقاله دولت بی خون دل گویان Gouyan یعنی ولایت جویین است که مظفر جمع در یکی از دهات آن بنام جلنا باد تولد شده و در همان ده در قصری که برای خود ساخته بوده است از سلطان مسعود برادرزاده سلطان سنجر پذیرائی نموده است شاید هنوز هم محلی در جویین بنام جلنا باد موجود باشد.

دانشگاه شیراز

-۳-

جناب آقای علم ریاست معظم دانشگاه پهلوی
محترماً باستحضار عالی میرساند که وضع تعهدات خارج از بودجه دانشگاه پهلوی
درسی و هشتمین جلسه کمیته مالی دانشگاه مورد بررسی قرار گرفت . بموجب گزارش شماره
يك سیار مورخ ۴۶۵۳۳ اداره حسابداری ، ریز تعهدات خارج از بودجه دانشگاه در آن
تاریخ بشرح زیر بعرض عالی رسیده است:

۱ - مانده تعهدات خارج از بودجه سال ۱۳۴۵	۵۴۳۷۴۰۰۰ ریال
۲ - هزینه تعمیرات اساسی و تأسیسات ساختمان دانشکده پزشکی	۳۵۰۰۰۰۰۰۰
۳ - تعهدات هزینه‌های مستمر برای استخدام و تأمین هزینه‌های جاری	۱۲۰۰۰۰۰۰۰
۴ - کمبود تعهد اجرای قرارداد دانشگاه پنسیلوانیا	۲۴۰۰۰۰۰۰۰
۵ - هزینه ایجاد چند کلاس برای دانشکده ادبیات و علوم	۱۰۰۰۰۰۰۰۰
۶ - هزینه انتقال اراضی و اگذاری آقای دکترمهر	۱۰۰۰۰۰۰۰۰
۷ - هزینه تکمیل و تجهیز ساختمانهای بخش عمران ملی	۴۰۰۰۰۰۰۰۰
جمع	۱۰۹۷۷۴۰۰۰ ریال

اینک با کمال مسرت باستحضار میرسانیم که در نتیجه مساعدی و عنایت خاص آن جناب
مبلغ بالا بترتیب مشروح زیر تأمین شده است:

۱ - هزینه تغییرات اساسی دانشکده پزشکی که از اعتبارات عمرانی سازمان برنامه تأمین گردیده	۳۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال
۲ - کمک شرکت محترم ملی نفت ایران	۵۰۰۰۰۰۰۰۰
۳ - تعهدات دولت از محل متمم بودجه کل کشور	۱۰۰۰۰۰۰۰۰
جمع	۹۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال

با این محاسبه مبلغ - ۱۴۰۰۰۰۰۰۰ ریال از تعهدات خارج از بودجه باقی میماند
که امیدواریم از محل صرفه جوئیهای اعتبار بودجه سال جاری واحدهای دانشگاهی تأمین و
تصفیه حساب شود .

با این ترتیب با وجود کارهای بزرگ و چشم گیری که در جهت توسعه و عمران و تجهیز
واحدهای دانشگاهی و همچنین تأمین هر گونه نیازمندیهای آموزشی و درمانی در ظرف چند
سال اخیر انجام شده ، دانشگاه پهلوی بلطف جنابعالی در پایان سال ۱۳۴۶ هیچگونه تعهد

بلامجلسی ندارد و کلیه مطالبات اشخاص و مؤسسات پرداخت خواهد شد . استدعا دارد سپاسگزاری صمیمانه اعضاء کمیته مالی را بنمایندگی از طرف کلیه دانشگاهیان دانشگاه پهلوی بپذیرید .

با تقدیم شایسته‌ترین احترامات
دکتر وصال دکتر قربان امیر متقی دکتر قوامی دکتر بصیری دکتر مکاره چیان
دکتر ایدون دکتر فرپور دکتر دانشور دکتر ریاضی گنجه جاوید هادی

از نظر جناب آقای علم ریاست معظم دانشگاه پهلوی بگذرد

با کمال احترام باستحضار عالی میرساند که سی و هشتمین جلسه کمیته مالی دانشگاه پهلوی در تاریخ ۱۱/۵/۴۶ تشکیل و در مورد تقسیم بودجه سال ۱۳۴۷ بین واحدهای دانشگاه و همچنین تعهدات خارج از بودجه دانشگاه پهلوی بررسی و تصمیماتی اتخاذ نمود . اینک یک نسخه از صورت مجلس مورخ ۱۱/۵/۴۶ و گزارش شماره ۸۶۷۱ - ۱۶/۱۱/۴۶ کمیته مالی دانشگاه برای مزید استحضار به پیوست تقدیم میگردد استدعا دارد اولاً همانطور که ضمن صورت مجلس درخواست شده است امر و مقرر فرمایند دستورالعمل اجرای بودجه سال ۱۳۴۷ بکلیه واحدهای دانشگاه پهلوی ابلاغ گردد . ثانیاً بطوریکه در گزارش شماره ۷۶۷۱ مورخ ۱۶/۱۱/۴۶ ملاحظه میفرمایند از این نظر که بعد از چهار سال تلاش پی گیر و یا آنهمه کارهای بزرگ عمرانی و فعالیتهای چشم گیر آموزشی که در این دانشگاه انجام شده است در این تاریخ که سال ۱۳۴۶ در شرف پایان است تحت توجهات و عنایات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و ریاست مدبرانه آنجناب دانشگاه پهلوی نه تنها تعهد بلامحل و گرفتاری مالی ندارد بلکه هم اکنون وضع بودجه هزینه‌های مستمر سال ۱۴۴۷ بمبلغ ۵۴۰ میلیون ریال بتصویب مقامات سازمان بودجه کل کشور رسیده و اعتبارات عمرانی دانشگاه نیز برای سال آینده در حدود ۵۰۰ میلیون ریال تأیید شده است ، همه معاونان دانشگاه و روسای دانشکده‌ها و بیمارستان‌ها و مسئولین امور مالی و اداری دانشگاه صمیمانه ترین تشکرات خودشان را بحضور عالی تقدیم داشته‌اند . امیدواریم در سال آینده نیز با این وضع مالی ثابت و درخشان برای نیل به هدفهای عالی شاهنشاه آریامهر تلاش نمائیم و در این راه بیش از پیش از توجه و عنایات خاص معظم له و راهنماییهای آنجناب برخوردار باشیم .

با تقدیم شایسته‌ترین احترامات
معاون ریاست دانشگاه پهلوی امیر متقی

در این ایام غم انگیز که همه جا
سخن از قهر طبیعت و زلزله خراسان
است در سراسر کشور يك مسئله
بزرگ افکار عمومی را بخود مشغول
داشته است :

آینده اطفال یتیم و زلزله زده خراسان چه میشود ؟

اینك كه شاهنشاه آریامهر و شهبانوی محبوب و ملت بلند همت ایران
نگران آینده کودکانی هستند كه قهر طبیعت همه چیز را از آنان گرفته و بیکس
و بینوا بر جای مانده اند سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بهدایت والاحضرت
شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیہ تصمیم گرفت كه این نگرانی را به
بهترین طریق برطرف كند و سازمانی بوجود آورد كه این کودکان بی سرپرست
در آنجا نگهداری شوند و وسائل زندگی ، بهداشت و بخصوص آموزش و پرورش
آنان فراهم و تأمین باشد.

برای عملی ساختن این مقصود مقدس يك سری بلیط فوق العاده اعانه ملی
منتشر میشود كه درآمد آن كلا بمصرف ایجاد و اداره سازمان نگهداری کودکان
بی سرپرست زلزله خراسان خواهد رسید .

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی با تأییدات خداوند متعال اطمینان
دارد كه از این طریق نگرانیهای موجود برای آینده این کودکان از میان
خواهد رفت و ارواح پدران و مادرانیكه در زیر خروارها آوار زلزله بخواب
ابدی رفته اند و نگران آینده جگر گوشگان خود هستند شاد خواهد شد و با
همکاری شما مردم نوع دوست ایران و بچهبران خشم و بیمهری طبیعت آینده ای
روشن و درخشان برای این کودکان بی پناه و بیگناه فراهم خواهد آمد .

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۴۷ و ۴۸

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم ج ۱ و ۲ از چند
خاورشناس ترجمه کریم کشاورز

۴۹

جامعه شناسی طبقات اجتماعی در آمریکا از احمد اشرف

۵۰

وضع و شرایط روح علمی از ژان فوراستیه
ترجمه دکتر علیمحمد کاردان

۵۱

روش تحقیق در علوم اجتماعی چاپ دوم دکتر مهندسی

۵۳

سینما و جوانان از ج. ام. ال - پترز
ترجمه دکتر ابراهیم رشیدپور

۵۴

نظری به جغرافیای جمعیت ترجمه و تألیف دکتر مهدی امامی

۵۵

دنای ۲۰۰۰ اثر : فرتیس باده
ترجمه : شریف لنگرانی

بزودی منتشر میشود

انسان گرسنه چاپ دوم ترجمه منیر جزنی (مهران)

چند مقاله راجع بدورنگری ترجمه دکتر جهانگل
مرکز فروش : فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها

دوره پنجمساله

مجله یادگار

که در حقیقت دائره المعارفی است از ادبیات ، تاریخ ، رجال ، فهرست کتب خطی و نفیس و مقالات ارزنده از بزرگترین نویسندگان و دانشمندان ایران و جهان که در زیر نظر دانشمند فقید مرحوم عباس اقبال آشتیانی منتشر میشد بواسطه مراجعین زیاد و نبودن دوره کامل آن بسیار نایاب و بسیار گران شده بود؛ اینک کتابفروشی خیام دوره پنجمساله آنرا با کاغذ سفید و چاپ عکسی بطبع میرساند .

علاقمندان بجنین گنجینه نفیس میتوانند از قبض پیش از انتشار آن استفاده کنند .

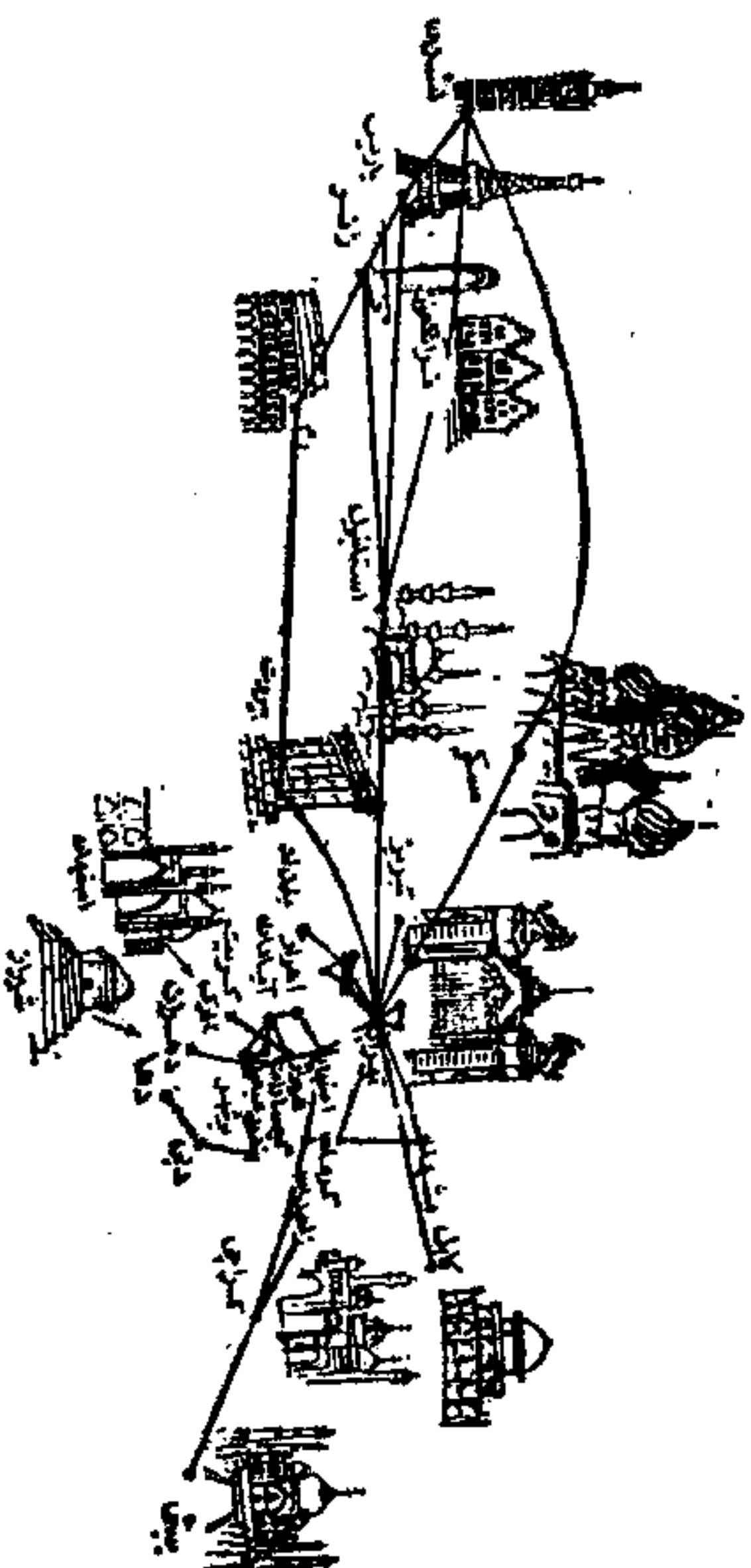
قیمت دوره پنجمساله قبل از انتشار ۱۲۵۰ ریال بعد از انتشار ۲۰۰۰ ریال .

کتابفروشی خیام- خیابان شاه آباد - تلفن ۳۰۰۶۹

باز هم بر پروازهای بین‌المللی هواپیمائی
ملی ایران افزوده شد و پرواز در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۲۷
بر ۴۶۴ نفر مسافر و ۱۲ مسقفینا به اروپا برقرار گشت



هواپیمائی ملی ایران



۱۲/۳۰

مسافت پرواز روزانه

هواپیمائی ملی ایران

به اروپا



به هر کجا می‌خواهید سفر کنید
اما
یخدان و ترموس کلمن را فراموش نکنید
یخدان و ترموس کلمن
بهترین رفیق سفر

مشخصات

ترموس و یخدان های تقلبی

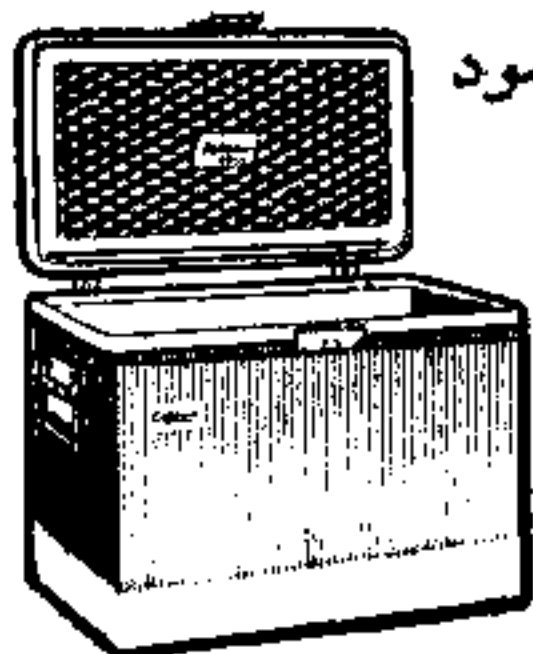
- * جدار یخدان و ترموس های تقلبی دارای یک لایه عایق کاذب است که نمیتواند از ورود و خروج حرارت جلوگیری کند
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس های تقلبی بو میگیرد و غذایه و آب داخل آن زایل می‌شود و پس از مدتی کوتاه پوسیده می‌شود.
- * یخدان و ترموس های تقلبی خیلی زود می‌شکنند شیر آن چکه می‌کند و روکش خارجی آنها بی دوام است زود ترک می‌خورد.
- * ترموس های شیشه ای بسادگی می‌شکنند و تولید خفگی می‌نمایند.

مشخصات

ترموس و یخدان کلمن آمریکا و کانادا

- * جدار فلزی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا دارای یک طبقه عایق مخصوص است که از ورود و خروج حرارت بطور کامل جلوگیری می‌کند.
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا از جنس مخصوص و منحصر بفردی است که بو نمی‌گیرد رنگ نمی‌زند ترک نمی‌خورد و تمام ذراتی آن قابل تمیز کردن است.
- * یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا نمی‌شکنند شیر آن چکه نمی‌کند بسیار ظریف و زیبا است دسته های آن آب گرم داده شده است روکش خارجی فلزی آن ضخیم و پلاستیک آن از جنس ترمولاک است.
- * نشکن است.

توجه فرمائید فقط کلمن ساخت آمریکا و کانادا بشما عرضه شود



Coleman





شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

همه - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۲۶۹-۳۱۹۴۶

آقای مهران شاهگل دیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

خیابان فردوسی	خرمشهر	دفتر بیمه پرویزی
سرای زند	شیراز	« « «
فلکه ۲۴ متری	اهواز	« « «
خیابان شاه	رشت	« « «
تلفن ۶۲۳۲۷۷	تهران	آقای هانری شمعون
۶۱۳۲۳۲ «	«	لطف الله کمالی «
۶۰۲۹۹ «	«	رستم خردی «

امشی : بهترین حشره کش



هم اکنون در قوطیهای یک لیتری و چهار لیتری
 به طریق جایگاههای فروش مواد نفتی
 در دسترس شماست

امشی

INSECTICIDE

PRODUCT OF

IRANIAN OIL COMPANY



حالت



شرکت ملی نفت ایران

امشی

حشره کش

شرکت ملی نفت ایران

در مجاورت شعله معصری نفر مالید

فراورده شرکت ملی نفت ایران

زمین خشناک ۱



پیکرهای آغشته به خاک و خون

